



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

The background is a light green and yellow floral pattern. In the center, there is a teal silhouette of a mosque with a central dome and two minarets. A red bird is perched on the dome. The title 'آرامش بهاری' is written in large, stylized white Persian calligraphy with a teal outline. The word 'آرامش' is on the top line and 'بهاری' is on the bottom line. The text is surrounded by teal flowers and green leaves. Several colorful birds (red, blue, yellow) are scattered around the text, some appearing to fly. A small teal banner is located below the word 'بهاری'.

آرامش بهاری

کتابخانه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آرامش بهاري

نويسنده:

محسن سلیماني

ناشر چاپي:

اسوه - سازمان اوقاف و امور خيريه جمهوري اسلامي ايران

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	آرامش بهاری
۷	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۱	دریچه
۱۳	۱- دفتربیان کار
۱۶	۲- بوی سفره ی هفت سین
۱۶	خانه ی ته کوچه
۱۷	خانه ی سر کوچه
۲۰	۳- تا لحظه ی دیدار
۲۰	الف:
۲۰	ب:
۲۱	ج:
۲۳	۴- لبخند خدا!
۲۷	۵- پدر خانواده ی من
۲۷	اشاره
۳۰	چند نکته:
۳۱	۶- مانیتور بیهودگی
۳۴	۷- شیرینی روز ۱۲
۳۴	اشاره
۳۶	چند نکته:
۳۷	۸- اندر احوالات یک خرید
۴۰	۹- زباله های نحس
۴۳	۱۰- مهمان ناخوانده

- ۴۶ ۱۱- کوچه ی صبوری
- ۴۹ ۱۲- آغاز یک فروپاشی
- ۵۲ ۱۳- دو اثاث کشی در پانزده روز
- ۵۵ ۱۴- یسنای تنها
- ۵۸ ۱۵- این فروشگاه قابل اعتماد است؟
- ۶۲ ۱۶- خواب و بیداری!
- ۶۶ ۱۷- فاطمه شبیه فاطمه
- ۶۹ ۱۸- از زاویه ای دیگر
- ۶۹ اشاره
- ۷۱ چند نکته:
- ۷۲ ۱۹- داستان آب
- ۷۵ ۲۰- طلایی از جنس روزه
- ۷۵ اشاره
- ۷۷ چند نکته:
- ۷۸ ۲۱- سخت و آسان
- ۸۱ ۲۲- آفتاب امید
- ۸۴ ۲۳- من، ما
- ۸۸ ۲۴- مغز اقتصادی
- ۹۱ مسابقه
- ۹۲ سوالات
- ۹۶ درباره مرکز

سرشناسه: سلیمانی، محسن، 1359 شهریور -

Soleimani, Mohsen

عنوان و نام پدیدآور: آرامش بهاری/تهیه و تنظیم پرتال فرهنگی راسخون؛ به سفارش معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه؛ مولف جمعی از نویسندگان؛ گردآورنده محسن سلیمانی.

مشخصات نشر: تهران: جنات فکه، 1397 بهار

مشخصات ظاهری: 88 ص.

شابک: 100000 ریال: 9-660333-600-978

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: داستان های کوتاه فارسی -- قرن 14

Short stories, Persian -- 20th century: موضوع

موضوع: داستان های آموزنده فارسی -- قرن 14

Didactic fiction, Persian -- 20th century: موضوع

موضوع: داستان های اخلاقی -- قرن 14

Ethical fiction* -- 20th century: موضوع

موضوع: راه و رسم زندگی (اسلام) -- داستان

Conduct of life -- *Religious aspects -- Islam -- Fiction: موضوع

شناسه افزوده: سازمان اوقاف و امور خیریه. معاونت فرهنگی و اجتماعی

شناسه افزوده: پرتال فرهنگی راسخون

رده بندی کنگره: PIR8348

رده بندی ديويي: 8فا2/3

شماره کتابشناسی ملی: 6112309

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فپا

ص: 1

اشاره

مجتمع فرهنگی آموزشی معاونت فرهنگی و اجتماعی

تهیه، تنظیم و ناشر: سازمان اوقاف و امور خیریه

نویسنده: مرکز ترویج فرهنگ دینی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات اوقاف

ویراستار: مهدی صباغی

مدیرهنری: نعیمه جلالی نژاد

طراح گرافیک: محمد حسین همدانیان

نوبت چاپ: اول / بهار 97

شمارگان: 50000

قیمت: 7000 تومان

غیرقابل فروش / اهدایی

آدرس: تهران، خیابان نوفل لوشاتو، سازمان معاونت فرهنگی و اجتماعی اوقاف و امور خیریه

آدرس مجتمع: قم، بلوار 15 خرداد، جنب امام زاده شاه سیدعلی، مجتمع فرهنگی آموزشی اوقاف

تلفن: 025-38187156 025-38187169

سایت سازمان: www.oghaf.ir

سایت معاونت: www.mfpo.ir

سایت مجتمع: www.mfpo.ir

ص: 2

در نوروز امسال شکوفه های محبت را به همدیگر هدیه می دهیم، لبخند مهربانی را بر لب های پدربزرگ ها و مادربزرگ ها می نشانیم، و با باران لطف و گذشت، دل ها را آب و جارو می زنیم. آهنگ گوش نواز تحویل سال را در کنار امامزادگان و بقاع متبرکه حس می کنیم و برای تمام کسانی که به ما لطف داشته اند و به ما زندگی بخشیده اند آرزوی پیروزی و موفقیت می نماییم.

در سال نو جمع های فامیلی را از دست ندهیم، حفاظت از محیط زیست را به یکدیگر یادآوری کنیم، درباره بهتر زندگی کردن با یکدیگر گفتگو نماییم، فرزندانمان را با تجربیات جدید و مفید آشنا کنیم. در سال جدید دوستی خود و فرزندانمان را با کتاب بیشتر کنیم. کتاب یکی از بزرگترین و ماندگارترین سرمایه های علمی، فرهنگی،

تربیتی و معرفتی تمدن ما است. امسال به یکدیگر کتاب هدیه دهیم، با همدیگر کتاب بخوانیم و با هم درباره جدیدترین کتاب هایی که خوانده ایم گفتگو کنیم. یادمان نرود که تلفن همراه، فضای مجازی، شبکه های اجتماعی و حتی تلویزیون توانایی ندارند تا جای کتاب بنشینند.

هیچ وقت فراموش نمی کنیم آرامش و امنیتی که در جای جای کشورمان حکمفرماست، مرهون نعمت بی بدیل ولایت فقیه و خون پاک شهیدان و مجاهدت رزمندگان و مرزبانان سلحشور این مرز و بوم است. در لحظه لحظه ی جشن ها و شادی ها و سفرها و دید و بازدیدها قدردان این نعمت ها باشیم و برای استمرار نظام جمهوری اسلامی ایران دعا کنیم.

معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه در راستای برگزاری باشکوه طرح نوروزی «آرامش بهاری» در جوار آستان مقدس امامزادگان و بقاع متبرکه سراسر کشور، مسابقه کتابخوانی از کتابی که اکنون در دستان شماست را برای زوار امامزادگان و کاربران فضای مجازی با جوایز ارزنده تدارک دیده است.

این کتاب درباره 24 موضوع با شما حرف می زند. می شود در روزهای بهاری در کنار خانواده موضوعاتش را خواند و در مورد مطالبش به گفتگو نشست.

در پایان ضمن تشکر و قدردانی از نویسندگان ارجمند، آقایان مهدی رزاقی طالقانی، محمد حسین شیخ شعاعی و مهدی منتظری و همکاران محترم مجتمع فرهنگی پژوهشی، سالی سرشار از موفقیت و بهروزی برای شما آرزو مندیم.

سازمان اوقاف و امور خیریه

معاونت فرهنگی و اجتماعی

ص: 5

آقای معینی از زمانی که معلم کلاس پنجم شده است، پانزده سال می گذرد. الان چند سال است که در ارزیابی آموزش و پرورش، معلم نمونه ی منطقه شناخته می شود. دیروز که او را دیدم، حس کنجکاوی قلقلکم کرد و بعد از تبریک به حالت شوخی و جدی گفتم: «چند ساله شش دانگ نمونه شدن را به نام خودت زده ای؟ چون من آگه پارتی و آشنا داری، سفارش ما را هم بکن!» آقای معینی لبخند ملیحی زد و گفت: «نه بابا! نقل این حرف ها نیست. راستش من برای موفقیتیم هر شب یک ربع وقت می گذارم. در آن یک ربع، به عملکرد خودم در طول روز در برخورد با دانش آموزان، نحوه ی تدریس، تعامل با معلمان و کادر مدرسه و راه حل برای برطرف کردن مشکلات دانش آموزان فکر می کنم. با همان یک ربع، هم به اشتباهات خودم در آن روز پی می برم و هم برای کارهای فردایم، راه های بهتری پیدا می کنم.»

اوس حسن صافکار صدایش می کنند. چهار باب مغازه دارد و یک طلافروشی . از تاجر و برج ساز دورویرش را گرفته اند تا جویای کار و نیازمند نان شب . اوس حسن صافکار هم، برای هر کدام شان حساب و دفتر جداگانه ای باز کرده است. آخر هر هفته، دفترهایش را یکی یکی برانداز می کند تا نکند با کسی حساب مالی یا چک پاس نشده ای داشته باشد. نکند نیازمندی از قلم افتاده باشد یا دست رد به سینه ی جوانی زده باشد. نکند حساب سالش رسیده و... . همین حساسیت ها اوس حسن صافکار را امین بازار و مورد اعتماد مردم کرده است.

مادربزرگ هر سال عید، موقع خانه تکانی از خانه ی قدیمی اش هزار تا چیز جورواجور پیدا می کرد. از پستانک بچه گرفته تا جوراب و ساعت مچی و... . خدا بیامرزد مادربزرگ همیشه می گفت: «ننه جان! موقع سال تحویل به خانه ی دلمون هم یک سری بزنیم. آن جا هم خیلی چیزها پیدا میشه. دلمون رو الکی شلوغ کرده. دل شلوغ رو باید آب و جارو کرد. سال جدید رو با خونه ی تمیز و دل تمیز نو کنیم.» خدا رحمت کند مادربزرگ را! همیشه حرف هایش به دل می نشست.

در این دنیای هفت رنگ، گاه غفلت و گرد و غبار بر قلب ها می نشیند.

قلب انسان هرازگاهی به گردگیری نیاز دارد. سال تحویل ، بهترین زمان برای محاسبه ی نفس و گردگیری از قلب است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به حساب نفس تان برسید، پیش از آن که به حساب تان برسند و خودتان را [با معیار حق] بسنجید، پیش از آن که شما را بسنجند.»(1)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «گاه تاریکی برقلب من وارد می شود و به همین دلیل، در شبانه روز هفتاد مرتبه استغفار می کنم.»(2)

- زندگی ما وقتی که رییس مان، دوستان مان، پدر و مادرمان، شریک زندگی مان یا محل کارمان تغییر می کند، دست خوش تغییر نمی شود.

- زندگی ما، تنها وقتی تغییر می کند که ما تغییر کنیم.

- ما تنها کسی هستیم که مسئول تغییر زندگی خودمان می باشیم.

- هرچند وقت یک بار، عملکرد خودمان را بدون رودربایستی مورد نقد و بازبینی قرار دهیم.

- مواظب اعمال و رفتارمان باشیم؛ زیرا دنیا مثل آینه است.

ص: 8

1- بحار الانوار، ج 70، ص 73.

2- محجه البیضاء ، ج 7، ص 17.

خانه ی ته کوجه

بوی دمی گوجه، خانه را برداشته بود. از هفت سین سفره ی شب عید، فقط چهار سببش جور شده بود. کوچکترها به ردیف پای سفره نشسته بودند و دست هر کدام شان یک کاسه ی کوچک پر از گندم و شادونه بود. عیدی ها از لای قرآن چشم بچه ها را نوازش می داد و غنچه ی لبخند بر لب شان شکوفه می زد. انگار هر سال دم عید، دل های مان بیش تر به هم نزدیک می شد. سال که تحویل شد، پدر دیوان حافظ را باز کرد و با این دو بیت جان مان را نوازش داد:

زکوی یار می آید، نسیم باد نوروزی

از این باد ار مدد خواهی، چراغ دل برافروزی

به صحرا رو که از دامن، غبار غم بیفشانی

به گلزار آی کز بلبل، غزل گفتن بیاموزی

بوی سبزی پلو و ماهی، خانه را برداشته بود. بساط شب عیدشان جور جور بود؛ از سفره ی هفت سین هفت رنگ گرفته تا پسته ی خندان رفسنجان. با این همه زرق و برق، بختک سکوت افتاده بود به جان این خانه ی درندشت. انگار قرار بود امسال هم داستان هر سال تکرار شود. می دانستند امسال هم بچه ها پدر و مادر پیرشان را تنها می گذارند؛ اما امید تنها چیزی بود که هنگام سال تحویل نگاه شان را به در دوخته بود و زمزمه ی زیر لب شان شده بود:

صبا اگر گذری افتدت به کشور دوست

بیار نفعه ای از گیسوی معنبر دوست

به جان او که به شکرانه جان برافشانم

اگر به سوی من آری پیامی از بر دوست

از مُعَلَّق زدن و بی قراری ماهی داخل تُنگ، که نشانه ی تلاش و کوشش است گرفته، تا رشد سبزه ی شب عید که روییدن و سبز شدن و تحول و اوج گرفتن را یادمان می آورد و تا دیگر نمادهای سفره ی هفت سین، همه پیام آور حرکت و

رشد است. ایرانیان مسلمان به نشانه‌ی توکل و توسل به خداوند متعال در آغاز سال و درخواست بهترین‌ها از خالق خویش، قرآن را در بهترین جای سفره قرار می‌دهند؛ آب را نشانه‌ی برکت و پاکی در زندگی می‌دانند؛ شماق، سرکه و سیر را نماد چاشنی و محرک شادی و سلامتی در زندگی می‌شمارند؛ سکه را به نیت برکت و درآمد حلال و آینه را که نماد روشنایی است، بالای سفره قرار می‌دهند. - در آغاز سال نو، باید بهترین‌ها را از خدا خواست و زیباترین دعاها را بر زبان جاری کرد.

- بزرگان‌دین ما، همیشه قبل از تحویل سال، بارها دعای «یا مقلب القلوب والابصار، یا محول الحول والاحوال...» را که نویدآور تغییر و تحول در روح و زندگی است، زمزمه می‌کردند.

- نوروز، فصل تحول ظاهری و باطنی است. امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه نوروز فرارسد، غسل کرده، پاکیزه‌ترین لباس هایت را بپوش و از معطرترین عطرهایت استفاده کن و آن روز را روزه بگیر.»⁽¹⁾

- نوروز، بهترین فرصت برای دیدار فامیل است. دیدار بستگان، به ویژه در ابتدای

ص: 11

سال در زندگی معنوی، اقتصادی، اجتماعی و اخروی انسان تأثیر مثبت دارد. امام باقر علیه السلام فرمود: «ارتباط با خویشان، اعمال را پاکیزه می کند، دارایی ها را افزایش می دهد، بلاها را دور می کند و مرگ آدمی را به تأخیر می اندازد.»⁽¹⁾

- در نوروز به هم دیگر هدیه بدهیم؛ البته آنچه در هدیه مهم است، ارتباط روحی و ایجاد محبت است نه مقدار آن. در این زمینه نباید به تکلف و دردسر افتاد. امام صادق علیه السلام فرمود: «به یک دیگر هدیه دهید تا بین شما محبت ایجاد شود؛ زیرا هدیه، کینه ها را از بین می برد.»⁽²⁾

ص: 12

1- الکافی، ج 2، ص 150.

2- الکافی، ج 5، ص 144.

الف:

سال هاست با یک نوع و یک رنگ لباس به اداره می آید. بدون اخم و بدون لبخند، کاری به کسی هم ندارد، به قول معروف: دنیا را آب ببرد او را خواب می برد. به هر واحدی منتقل می شود آن جا را بهترین جای دنیا می داند. کسی ندیده با کسی بر سر ایده یا طرحی دچار مشکل شود، نه با رییس و نه با ارباب رجوع و نه با آبدارچی اداره. با هیچ کدام! گویا اصلاً ایده و نظری برای بهتر اداره شدن جهان خود ندارد. آقای قلیچ را می گویم.

ب:

اگر اخم نداشته باشد، حتماً لبهانش غرولند ریز و اعصاب خُردکنی دارد که بعد از این همه سال، گویا قسمتی از حالت صورتش شده است. هر روز ماه، یک چالش جدی با همکاران و مدیران واحدهای مختلف سازمان دارد و اگر همه مراقب باشند که گزکی دست او برای اعتراض ندهند، به خاطر لب ریز و لب سوز نبودن چایی، با آقای بروفه خدمتکار اداره وارد جر و بحث می شود. مُدام غُر -

می زند و به زمین و زمان گیر می دهد؛ وقتی هم به او می گویی: «ایده ی تو برای بهتر شدن امور اداره چیست؟» حرفی ندارد جز بازگویی اعتراض. گویا با همه ی غرورش، ایده ای برای اداره ی جهان خود ندارد. آقای سرآسیابی را می گویم.

ج:

پرتلاش و سازنده است. وظایف سازمانی اش را در وزارتخانه به بهترین نحو انجام می دهد و البته دست به هر کار نمی زند. محال است کاری با اعتقاداتش نسازد و آن را انجام دهد. پر از ایده است. یک روز در چایی همکاران چند برگ گل محمدی ریخت و به همین سادگی، همه ی ما را غافلگیر کرد تا جای به یادماندنی بنوشیم. شاید اگر وزارتخانه را هم به او بدهند، بهتر از وزرای این چندساله آن را اداره کند. دنیای خارج از اداره اش هم پر از فعالیت های مختلف و متنوع است که بعضی وقتها به اداره هم سرایت می کند و هرزگاهی به دنبال پول پانصد تومان، هزار تومان همکاران به این اتاق و آن اتاق می رود تا کولر و یخچال و بخاری برای یک نیازمند بخرد. آقای انتظاری را می گویم.

منتظر، به جهانش اعتراض دارد؛ اما رفتارش سازنده است. لحظه ای نمی نشیند و دائم در حرکت است. منتظر واقعی کسی است که تمام حرکات و سکناتش حکایت از انتظار داشته باشد. کسی که انتظار مهمانی را می کشد، به نظافت خانه

ص: 14

می پردازد، لباس مرتب می پوشد و همه چیز را فراهم می آورد تا به محض ورود مهمان، به بهترین نحو از او پذیرایی کند. انتظار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف لحظه به لحظه است. باید به گونه ای منتظر بود که هر لحظه خبر ظهور به گوش رسید، آماده بود. امام جواد علیه السلام می فرمایند: «با ارزش ترین اعمال شیعیان ما، انتظار فرج است.»⁽¹⁾

انتظار سخت و آسان، توامان است و برای آن بایست:

1. به انتظار به صورت کلی اندیشید و به تحقق وعده ی الهی ایمان آورد.

2. در گام بعد و پس از رسیدن به ایمان قلبی و عقلی، برای تعجیل در فرج امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دست به دعا برداشت.

3. بر عهدوستی با ائمه و یرائت از دشمنان دیروز و امروز آنها استوار ماند.

4. در نهایت، برای جلب نظر و رضایت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، که رضایت خداوند هم در آن است، بر انجام امور خیر دینی اهتمام ورزید. باید در تمام زندگی تنها چشم به خداوند داشت و از بنده ی خدا هیچ نخواست و موحدانه زیست، دست ضعفا را بی منت گرفت و به گسترش عدل کمک کرد و به قول معروف، پرچم دین خدا را بالا نگاه داشت تا روز ظهور.

ص: 15

شب اول ازدواجش بود و دلش آرام و قرار نداشت؛ نه برای همسرش، بلکه به این خاطر که نکند فردا رسول خدا در جنگ احد تنها بماند. با اجازه ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن شب را کنار همسرش ماند و صبح عازم میدان جنگ شد. جمیله، آن شب خواب شهادت همسرش را دیده بود. وقتی حنظله در جنگ احد به شهادت رسید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «دیدم که فرشتگان حنظله را غسل می دهند.»⁽¹⁾ از آن به بعد به او «غسیل الملائکه» می گفتند.

شهادت یک معامله ی دوطرفه است. در این معامله، شهید از جان شیرین خود، یعنی با ارزش ترین سرمایه اش، دل می کند تا از وطن، ناموس و امنیت سرزمینش دفاع کند و به جای آن، سرمایه ی ابدی و نعمت های آن را بخرد. در این معامله، هیچ کس از خدا وفادارتر نیست، به همین دلیل، شهدا از معامله ای

ص: 16

که با آن ها کرده اند، شادمان و راضی هستند. (1) «آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.» (2)

شهادت دل بریدن می خواهد. دل بریدن از تعلقات عاطفی دنیا سخت است. دل بریدن از مهر همسر و خنده ی فرزند و نگاه مهربان پدر و مادر، کار هرکس نیست. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آن گاه که شهید با همسر و فرزند و بستگانش خداحافظی می کند، از گناهان خود خارج و از همان موقع پاداش کارهای او دو برابر می شود. به شهادت که می رسد خداوند می فرماید: من سرپرست بازماندگان اویم، هرکس آنها را خشنود کند، مرا خشنود کرده و هرکس آن ها را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است.» (3)

شهادت با شناخت «ولی» رنگ می گیرد. شهید برای آن که در مسیر «ولی خدا» گام بردارد، از تمام هستی اش هزینه می کند. او خواسته هایش را زیر پا می گذارد و برای به دست آوردن دل ولی خدا، آرزوهایش را با خواست او تنظیم می کند. آن گاه که زندگی اش بر مبنای دل ولی خدا نظم گرفت، هر لحظه منتظر

ص: 17

1- برداشتی از آیه ی 111 سوره ی توبه .

2- آل عمران، آیه ی 169 .

3- مستدرک الوسائل، ج 11، ص 10.

است تا حجت خدا لب تر کند و او لبیک بگوید. شهید، قبل از لبیک به فرمان ولی خدا، فکر و دل و اعمالش را آماده کرده است. یکی از علما در نصیحت به فرزندش، که عازم جبهه بود و در حلبچه به شهادت رسید، گفت: «اول شهید شو، بعد به جبهه برو!» امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که در انتظار امر ما است، مانند کسی است که در راه خدا در خون خود غلتیده است.»⁽¹⁾

شهید، مدافع اعتقاد، خاک و ناموس وطن است. وطن خانه ای برای آرامش همه ی ملت است. آدمیزاد برای حفاظت از خانه ی خود، دورتادور آن را دیوار می کشد و روی دیوار را با حفاظی محکم و مناسب می پوشاند تا کسی فکر دست درازی به خانه را هم نکند. مدافعان مرزها، سرمایه های یک کشور به حساب می آیند. مورخان و شعرا و داستان نویسان تا توانسته اند در ستایش مدافعان حریم وطن قلم فرسایی کرده اند. امام سجاد علیه السلام برای مدافعان مرزها، این گونه دعا می کند: «خداوندا! بر محمد و خاندان او درود فرست و مرزهای کشور مسلمانان را به عزت خود محفوظ دار و نگاه داران مرزها را به نیروی خود تقویت فرما و از دارایی خود عطای فراوان برایشان بخش. بهشت را پیش

ص: 18

چشم آنان مجسم گردان و آنچه در بهشت آماده کرده ای، از مسکن های جاوید و منزل کرامت و حوران نیکوروی و جوی های روان و نوشیدنی های گوناگون و درختان پُربار و از اقسام میوه ها در پیش چشم ایشان نمایان ساز تا آهنگ بازگشت نکنند و اندیشه گریختن از هم‌آورد نمایند.»(1)

- «شهادت در روز قیامت، مقام شفاعت دارند.»(2)

- «مجاهدان قبل از همه و از در مخصوص وارد بهشت می شوند.»(3)

- «شهادت، پایان زندگی نیست؛ بلکه آغاز حیات است.»(4)

- «شهادت، باختن و از دست دادن نیست؛ بلکه یافتن و به دست آوردن است.»(5)

- کشته شدن، آن گاه ارزشمند است که در راه خدا باشد: «قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ.»(6)

ص: 19

1- صحیفه ی سجادیه، دعای 27.

2- بحار الانوار، ج 2، ص 15.

3- بحار الانوار، ج 97، ص 8 و 11.

4- آل عمران، آیه ی 169.

5- همان.

6- همان.

اشاره

در روزهای آغاز سال نو که اعضای خانواده بیش تر از همیشه با هم به سر می برند، برنامه ریزی برای کارهای جمعی بیش تر معنا پیدا می کند؛ مثلاً برای سفر و دید و بازدیدها، بعد از آن که هم فکری ها و مشورت ها انجام شد، برای آماده کردن مقدمات آن برنامه ریزی می شود و هرکس کاری را که برعهده دارد، پیش می برد. این یک مسیر منظم برای انجام کارهای خانوادگی است که ما آن را گاه ناخودآگاه دنبال می کنیم؛ اما نکته ای که در این برنامه ریزی ها و انجام آنها وجود دارد و فوق العاده برای رسیدن به نتیجه ی مطلوب مهم است، مدیریت «ولی» و سرپرست خانواده است. او وظیفه دارد در تمام مراحل، مراقبت کند تا فعالیت های خانواده، حتی فعالیت های فردی، به گونه ای باشند که همه بیشترین بهره را ببرند، بدون آن که به دیگران زیانی برسد.

هر گروه دیگری غیر از خانواده نیز برای رسیدن به هدف ها و سود بردن اعضایش، به همین نظام منسجم در تصمیم گیری و مدیریت نیاز دارد؛ البته هر

گروهی متناسب با افکار و اهدافش، به شکلی مدیریت می‌شود؛ اما در هر حال، هیچ وقت هیچ گروهی حتی جمع فرزانه‌ترین آدم‌ها، بی‌نیاز از یک «رهبر و ولی» نیست. جامعه‌ای که از داشتن «ولی» و سرپرست شایسته محروم است، مثل خانواده‌ای است که سرپرستی مناسب ندارد. خانواده‌ی بی‌سرپرست یا بدسرپرست، در معرض بدترین آسیب‌های درونی و تهدیدهای بیرونی قرار خواهد داشت.

مهم‌ترین ویژگی یک سرپرست خوب این است که خیرخواه باشد و در تشخیص این که چه چیز خیر است نیز ناتوان نباشد. پدر و مادر یک خانواده از آن‌جا که خودشان خانواده را تشکیل داده‌اند، معمولاً خیرخواه‌ترین افراد برای خانواده و اعضای آن هستند؛ اما جامعه‌ای به وسعت یک ملت را کسی تشکیل نداده که بخواهد سرپرستی‌اش را برعهده بگیرد. پس به ناچار باید کسی را برای این کار انتخاب نمود؛ کسی که بتواند به خیرخواهی و تشخیص او اطمینان داشت. این سرپرست نباید مثل نظام سیاسی شاهنشاهی، که در گذشته تجربه کرده‌ایم، به جای دخالت دادن مردم در تصمیم‌گیری‌ها و مسئولیت‌ها، تحت نفوذ و سلیقه دولت‌های استعمارگر و دشمنان مردم باشد و در عین حال، خودش هم از شایستگی، توانایی و درایت لازم خالی

باشد. ولایت فقیه، تأمین کننده ی این ضرورت برای جامعه اسلامی است.

خانواده ای که علاوه بر نیازهای اصلی و روزمره، به فتح قله های موفقیت در عرصه های مختلف می اندیشد و علاوه بر آن، به رشد معنوی و اخلاقی اعضای خود اهمیت می دهد، سرپرستی متناسب با این اهداف می خواهد؛ سرپرستی که حتی در برنامه های سفر و دید و بازدید عید، این اهداف را در برنامه ریزی ها و فعالیت های اعضای خانواده دنبال کند.

در مقیاسی وسیع تر، برای خانواده ی بزرگ امت اسلامی، رهبری مناسب است که:

1. از دل مردم برآمده باشد.

2. به وسیله ی خبرگان منتخب مردم انتخاب شده و تحت نظارت آن ها باشد.

3. از فهم عمیق احکام خداوند و نیز هوشمندی و مدیریت و آگاهی سیاسی لازم برخوردار باشد.

4. به قدر کافی شجاعت و استقامت داشته باشد و در برابر سختی ها و دشمنی ها، مسیر را ادامه دهد. 5. در برابر مردم، خاکسار و در مشکلات شان با آن ها هم دل باشد.

ص: 22

ولایت فقیه، این چنین است که هویت و ستون اصلی نظام را شکل می دهد.

چند نکته:

- آیا تا به حال، به نقش پررنگ رهبری در پیگیری مطالبات مردم از مسئولان اجرایی کشور توجه کرده اید؟

- آیا به این می اندیشیم که چرا دشمنان ما برای تضعیف ولایت فقیه به هر کار دست می زنند؟ آنها چه مشکلی با «ولی» خانواده ی ما دارند و تضعیف آن به نفع و ضرر چه کسانی تمام می شود؟

- آیا ممکن است اطلاعات غلط و تحلیل های عجولانه، ما را از سرپرست خانواده ی اسلامی جدا کند؟

ص: 23

دو سه هفته ای بود که برای آن مهمانی به یک دردرس جدی افتاده بودم. بچه ها و نوه های حاج حسن انگار دیگر حال و حوصله ی با هم بودن را نداشتند و بهانه ی خستگی و راه دور و... را می آوردند؛ اما من به شدت عزمم را برای یک دورهمی جمع کرده بودم. به هر ترتیب بود، مهمان ها از ساعت 7 به خانه ی ما آمدند. همسرم مقدمات چای و میوه را چیده بود. یک ونیم ساعت همگی دور هم گفتیم و خندیدیم و خاطره گویی کردیم؛ اما به تدریج هریک از برادرها، شوهر خواهرها و حتی بچه ها از جمع جدا و در گوشه ای با گوشی و تبلت خود مشغول شدند. همسرم به من تذکر داد که ناراحت نشوم؛ چراکه این وضعیت طبیعی است و دامان خیلی از خانواده ها را گرفته است. به صورت ها نگاه می کردم، یکی گوشی را به چشم نزدیک کرده و با دقت نگاه می کرد، یکی می خندید و یکی زیر لب می گفت: دل ما هم خوشه که زندگی می کنیم. چند دقیقه ای نگذشته بود که، هرکس از دریچه ی مجازی خود برای

دیگرانی که اصلاً به حرف او گوش نمی سپردند، حرف می زد.

- «سعید! بیا اینو ببین چطور داره خودکشی می کنه ... اوووف، اوووف.»

- «آقا! شنیدید که ... رییس سازمان ... یه ویلا داره تو لواسون صد میلیارد.»

گاه هم صدای یک کلیپ می آمد که ماجرایش دعوی فلان ستاره سینما با یک فوتبالیست بود یا ... بچه ها هم که به مانیتورها خیره شده بودند، گاه از اضطراب بازی، پلک ها را به هم فشار می دادند و فریاد می زدند: «آه، لعنتی!»

مادرم هم در همین زمان در گوشه ای نشسته بود و با انگشت هایش بازی می کرد و حرف نمی زد. شایعه و سیاه اندیشی و دوری از واقعیت های ملموس و دل چسب و بر باد دادن ثانیه های با هم بودن و خراش مداوم روح کودکان، قسمتی از آسیب هایی بود که دیدن آنها در جمع ما خیلی سخت نبود. همسرم به شوخی می گفت: «شام بعدی را اینترنتی و مجازی میگیریم تا بیشتر کنار هم باشیم.» مهمانی آن شب به پایان رسید و همگی با چشمانی که از نور مانیتورها خون آلود شده بود، از هم خداحافظی کردیم. وقتی همه رفتند، این روایت از امام علی علیه السلام را برای همه ی مهمان ها پیامک کردم که حضرت

ص: 25

فرمودند: «هرکس به امور بیهوده پردازد، امور سودمند را از دست می دهد.» (1)

حقیقت این است که نه از مهمانی و نه از چرخش های بی پایان در شبکه های مجازی فایده ای به کسی نمی رسد، مگر این که:

1. در واقعیت زندگی کنیم.

2. فرصت با هم بودن خانوادگی و فامیلی و حضور در پای صحبت بزرگان فامیل را به سادگی از دست ندهیم.

3. در عصر انفجار اطلاعات، تعقل و دانایی را پای شایعات ذبح نکنیم.

4. سیاه نمایی شبکه های مجازی، روح را فرسوده و ناامید می کند؛ در حالی که واقعیت و حقیقت زندگی، شیرین، سفید و امیدوارانه است. به زندگی روشن نگاه کنیم.

5. ظاهر زندگی دیگران را با باطن زندگی خود مقایسه نکنیم و با دیدن نمایش تجمل در محیط مجازی، زندگی خود را به آتش نکشیم.

ص: 26

1- غررالحکم، ح 8520.

اشاره

بعضی اتفاق‌ها چیزی بیش از یک خاطره نیست؛ برخلاف اتفاقاتی که یادآوری‌شان به اندازه‌ی خود آن اتفاق مهم است و هر بار که از آن حرف می‌زنیم، انگار یک جریان زنده‌ی در حال وقوع را پیش چشم داریم. روز جمهوری اسلامی را اگر این‌گونه ببینیم، دیگر نمی‌توان به گرامی‌داشت و مرور خاطرات آن اکتفا کرد؛ بلکه باید در هر بار یادآوری از خود بپرسیم که برای رشد و بالندگی این اتفاق زنده و جاری و حفظ آن از آفت‌ها، چه مسیری را آمده‌ایم و چه راهی را پیش رو داریم؟

وقتی دوازدهم فروردین 58 را به یاد می‌آوریم، نهالی تازه را می‌بینیم که از پس سال‌های بیابانی، زندگی ایران را تولدی تازه بخشیده بود؛ این نهالی بود که مردم با انقلاب خود و با هزاران رنج و امید نشانده بودند و با همه پرس‌و‌پرسی این روز، آشکار شد که ریشه‌های عمیق و مستحکم آن، در دل یکایک مردم قرار دارد. اگرچه شاخ و برگ این نهال نو، چندان نمایان نبود، اما همه می‌دانستند

که این آغاز بیرون آمدن از ظلمت طاغوت به سوی نور است و بازگشتن به کرامت انسانی و عزت ملی را باید از شاخه های این درخت چید.

روز جمهوری اسلامی، یک خاطره نیست، بلکه تصویری واقعی از آرمان های اولیه ی انقلاب است که نباید فراموش شود. این تصویر درختی است که همه با هم آن را در دل خویش کاشتیم و از آن انتظار ثمرداشتیم؛ به یاد می آوریم که:

اولاً، این درخت مقدّس، مثل هر موجود زنده ی دیگر، نیاز به مراقبت داشته و دارد؛ بنابراین، بدون مراقبت و تنها به اتکای جوهر درونی آن، نمی توان انتظار میوه داشت. نمی توان آرمان هایش را نادیده گرفت و هم چنان از شاخ و برگش توقع سایه سار داشت.

ثانیاً، اگر گوشه ای را آفتی زد یا دچار سرمای بی امان دنیای امروز شد، اشکال از درخت نیست؛ که درخت تا ریشه اش برجاست و تا ستون آن سالم است، درخت است و باید وجود آن را غنیمت شمرد.

روز دوازدهم فروردین، یادآوری این ریشه ها و ستون سالم جمهوری اسلامی و ثمرات فراوانی است که از آن برگرفته ایم. با این یادآوری است که برای مراقبت بیشتر و مبارزه با آفاتی که به جان درخت افتاده اند، انگیزه باید گرفت و هم چنان که مردم در چهار دهه ی پیش با تک رأی ها، آن را در جای خود

تثبیت کردند، اکنون نیز هرکس، هر گوشه ای که هست، به رشد آن و مصونیت از آفات درونی و دشمنی های پی در پی بیگانه تلاش کند.

روز جمهوری اسلامی، یک خاطره نیست؛ بلکه تصویری است از امروز ما که دل بریده از کمک بیگانگان و متکی به خویش، شوریده بر طاغوت ها و دل سپرده به احکام اسلام، هم چنان به سوی فردایی که بسیار بهتر از دیروز و امروز است، حرکت می کنیم؛ نه در آنچه اکنون می گذرد متوقف می شویم و نه هرگز به گذشته، به روزگاری که حضور مردم به هیچ انگاشته می شد، برمی گردیم ...

چند نکته:

- جمهوری اسلامی و حضور و مشارکت مردم را در ایران، با شکل و میزان مشارکت مردم در کشورهای همسایه و حتی کشورهایی که مدعی دموکراسی اند مقایسه کنید.

- یادمان باشد، اگر اشکالی در کار ما وجود دارد، باید برای برطرف کردن آن کاری بکنیم؛ هرکس هرگونه که در توان اوست؛ چراکه جمهوری اسلامی، مال خود ماست!

- فراموش نکنیم: برای آن که این درخت، به ثمر برسد و در کام مردم بنشیند، باید خودمان مدعی دفاع از مردمی بودن و اسلامی بودن جمهوری اسلامی شویم و به رفتارهایی که خصوصاً میان مسئولان، باعث از بین رفتن اعتماد مردم می شود، اعتراض کنیم.

لابه لای قفسه ها به دنبال تیتاب مورد نظرم می گردم. چند نفری در مغازه مانند من چرخ به دست ، سبد خود را پر می کنند. به یک باره یکی از آنها که آقافروز بود و پوشک مورد نظر خود را پیدا نکرده بود، بلند پرسید: «سید! پوشک ... نداری؟» تا سید محمد، که صاحب فروشگاه بود، جواب آقافروز را بدهد، مشتری دیگری که تا به حال ندیده بودمش گفت: «بابا تا مولفیکس و پمپرز هست، کی... استفاده می کنه؟ قیمتشم که یکیه! استفاده نکنید اینا رو بابا! بچه اذیت می شه.»

با خودم گفتم: «الان است که یک جنجالی برپا شود.» منتظر پاسخ کوبندهی آقافروز بودم که دیدم به سمت مشتری غریبه رفت و آرام گفت: «عزیزم! فقط به خرید نیست که. اگه فقط خرید بود، آره راس میگی. پمپرز پوشک خیلی خوبیه؛ اما این پوشک ایرانی هم الان بازار بین المللی داره. اگه میگم فقط خرید نیست، واسه اینه که من نگران اون کارگر بدبخت کارخونه ی

پوشک سازی ام. من نخرم و تو نخری و این آقا (خطاب به من) نخره، شرکت میره رو هوا و برنامه ی تعدیل نیرو و بیکاری و...» مشتری غریبه قانع نشد و گفت: «عموا! فلسفیش نکن دیگه. بایه پوشک ببین تا کجا رفتی.» آقافروز گفت: «نه بابا! هنوز خیلی مونده ازش. حالشو داری برات بگم؟» آقای غریبه با بی حوصلگی گفت: «نه والله!» و بعد با صدای بلند از سید محمد پرسید: «آقا! سرکه بالزامیک ایتالیایی داری؟» که سید گفت: «آره» و حساب کرد و رفت.

سید که گفت وگویی ناتمام این دو برایش جالب بود، از آقافروز پرسید: «میشه ادامه اش رو بگید؟ واقعاً تا کجا این داستان ادامه پیدا میکنه؟»

آقافروز هم گفت: «فقط اون کارگر نیست، اون خانواده داره، دختر و پسر و زن داره، بیکاری اون کارگر، بدعنتی و فقر و هزار تا بدبختی دیگه رو به بار میاره.»

سید هم ادامه داد: «آره، دقیقاً آقافروز؛ بیکاری و فقر نباشه، فحشا و دزدی و... کم می شه و امنیت و آرامش و رشد فرهنگی و اجتماعی در جامعه حاکم می شه.»

آقافروز و سید درست می گفتند. حمایت از تولید ملی فقط یک ژست و کلمه ی زیبا نیست. در دنیای امروز، اقتصاد، فرهنگ، سلامت، امنیت و آرامش

جامعه، به هم وابسته است. براساس حدیث حضرت امیر علیه السلام، ایمان و دین انسان ها هم به اقتصاد وابسته است و الان چه کسی در دنیای مدرن وجود دارد که نداند تمام معادلات رد و کلان جامعه ی اقتصاد، به انتخاب در خرید کالا بستگی دارد.

درست است که در بسیاری از کالاها، شرکت های داخلی هنوز موفق به رقابت با نمونه ی خارجی نشده اند، در کالاهایی که تفاوت کیفی به میزان زیادی وجود ندارد، مثل پوش حکایت بالا و مواردی که با خرید کالای داخلی، ضرر یا آسیب قابل توجهی به اقتصاد خانواده نمی رسد، میتوان با اندکی اغماض در فرایند خرید، به سرنوشت کارگر ایرانی و حرف های آقافیروز فکر کرد.

- می توان با خرید کالای ایرانی با کیفیت، به اقتصاد ایرانی کمک کرد تا کارخانه اش را سرپا نگاه دارد .

- معرفی کالای باکیفیت ایرانی به دیگران، به ترویج فرهنگ «حمایت از تولید ملی» کمک می کند.

- اشاعه ی فرهنگ خرید کالای ایرانی که نوعی امر به معروف است، هم زمان عملی دینی و وطن دوستانه می باشد.

صبح روز سیزده به در، تا مهبیای بیرون رفتن شدیم، ساعت حدود 2 ظهر شد. از میان گزینه ی ساحل و جنگل ، گزینه دوم را انتخاب کردیم و زدیم به دل جنگل.

بسیاری از خانواده ها در حال برگشتن بودند و ظاهراً جای خالی زیادی در جنگل برای اتراق کردن وجود داشت. از ماشین ها پیاده شدیم، وسایل را برداشته، به دنبال یک مکان مناسب به راه افتادیم.

جای خالی بسیار بود؛ اما مکانی برای اتراق ما و چند خانواده ی دیگر نه! آن جا پر بود از سفره های یک بار مصرف، نایلون و پاکت های پلاستیکی . پوست خربزه و هندوانه و تفاله های چایی هم منظره ای را روی زمین نقاشی کرده بود و پوشک بچه، قوطی های کنسرو و نوشابه هم از کنار درختان رژه می رفتند. زغال های نیمه خاموش هم که روی زمین بی گناه پخش شده بودند. به هر دردسر بود، یک منطقه را با زحمت بسیار پاک سازی کردیم و با کراحت، هر کدام مان گوشه ای نشستیم.

طبیعت بی چاره دوست دارد با بچه ها بازی کند، با پدرها و مادرها لطیفه تعریف کند و بخندد، طعم خوب زندگی را بچشد؛ اما هر بار که همراه تفریح و شادی انسان ها می شود، سرخورده و دل شکسته، گوشه ای کز می کند تا کمتر آسیب ببیند. بلایی که این موجود دوپا بر سر طبیعت می آورد، قابل وصف نیست. ما باید به دنبال ریشه های بروز این رفتار باشیم، آن هم در شرایطی که ریشه های فرهنگ جامعه ی ما از نظر ملی، همواره برزندگی مسالمت آمیز با طبیعت تأکید دارد و فرهنگ دینی ما از چنین رفتاری به فساد در زمین تعبیر می کند. از جمله آیاتی که برای نهی از آلوده نمودن محیط زیست می توان استدلال کرد، عبارت اند از:

- زمین را بعد از اصلاح، فاسد نکنید. (1)

- با دستان خود، خویشان را به هلاکت نیفکنید. (2)

با استناد به آیات بالا، می شود گفت که نزد خداوند:

- آلوده کردن محیط زیست، فساد در زمین محسوب می شود.

- محل زندگی چون ماده حیاتی است و آلوده کردن آن، اقدام به هلاکت نفس

آرامش

ص: 34

1- سوره ی اعراف، آیه ی 56.

2- سوره ی بقره، آیه ی 195.

تلقی می گردد. مردن خاک و غیرقابل کشت شدن آن و مرگ پرندگان و جانوران بر اثر خوردن پلاستیک های روی زمین و... تنها پاسخ طبیعت به ما نیست، بلکه طبق روایت امام علی علیه السلام: «در قیامت، انسان ها مورد سؤال واقع می شوند، حتی درباره ی زمین ها و چهارپایان.» (1)

بنابراین، می توان در روز طبیعت با چند تدبیر ساده، پاسخ زیبایی های طبیعت را مهرورزانه تر داد.

1. یک کیسه ی زباله، برای جمع آوری زباله ها به همراه داشته باشیم.
 2. زباله های غیر پلاستیکی و قابل جذب هم طبیعت را آلوده می کنند، آنها را هم در طبیعت رها نکنیم.
 3. زغال ها و باقی ماندهی آتش را خاموش و در نهایت، زیر خاک پنهان کنیم.
- تا سفره ی طبیعت را به همان زیبایی که تحویل گرفته و استفاده کرده ایم، به مهمانان بعدی آن و نسل آینده تحویل دهیم.

ص: 35

1- اصول کافی، ج2، ص331.

آن شب مادرم حال خوشی نداشت و در اتاق استراحت می کرد. پدر هم که دیروقت از محل کارش به خانه آمده بود، روی کاناپه دراز کشیده بود و تلویزیون تماشا می کرد. خلاصه چراغ خانه کم نور بود، طوری که شام را از بیرون سفارش دادیم. همه در عین بی حوصله گی منتظر شام بودیم که زنگ خانه به صدا درآمد. به خیال رسیدن شام، به سمت آیفون رفتم و گفتم: «بله بفرمایید؟» آقای غلامرضایی با خانواده ی شش نفره اش پالله کنان آمدند به طرف واحد ما. بی اختیار گفتم: «ب... بفرمایید!» همه شوکه شده بودیم. آخر هیچ کدام مان اطلاعی از آمدن مهمان نداشتیم. خانه به هم ریخته و حال بد مادر و بی حوصله گی من و پدر و یاسمن که فردا امتحان داشت، وضعیت را خراب تر کرده بود. لباس های نه چندان اتوکشیده، چهره های به هم ریخته، موهای پدر که 1 حتی شانه هم نشده بود و... آقای غلامرضایی اما شاد و شنگول نشسته بود و چهار کودک شیطان خود را می دید و می خندید. این صدای خنده با شکستن

مجسمه ی کوچک یاسمن که در گوشه ی پذیرایی بود، به قهقهه تبدیل شد. مادر، پدر، یاسمن و من که آمادگی این دیدار را نداشتیم، هاج و واج مانده بودیم چه خاکی به سرمان بریزیم. صدای زنگ خانه، حمله ی چهار فرزند آقای غلامرضایی به سمت آیفون را به همراه داشت. به زور توانستم گوشی را از دست شان بگیرم تا پاسخ پیک موتوری که غذا را آورده بود، بدهم. غذا آوردن همانا و نشستن آقای غلامرضایی روی زمین همان؛ مهمان بی ملاحظه در برابر چشمان بهت زده ی من، شام سه نفره را میان چهار فرزندش تقسیم کرد. بعد از شام، تازه وقت چایی شده بود. خلاصه مهمان های ناخوانده ساعت دوازده ونیم شب قصد رفتن کردند. دیگر حوصله ی بدرقه ی آن ها را تا در حیاط نداشتیم و این اشتباهی بود که هزینه اش را فردا صبح بدجور پرداختم. بچه ها تمام کفش های همسایه ها را از پاگردها به پایین پرت کرده بودند. صبح زود، صدای غرولند همسایه ها بلند بود. تبعات خودخواهی و بی ملاحظه گی آقای غلامرضایی تا یک هفته زندگی ما را مختل کرده بود.

شاید او نمی دانست که خداوند سبحان حقوق بندگانش را مقدمه ی رسیدن به حقوق خود قرار داده و نخستین وظیفه ی انسان برای مهمانی رفتن، این است که برای حفظ حقوق برادر مؤمن، سرزده و بدون دعوت به خانه ی او

نرود. این دستور شرع مقدس اسلام به منظور حمایت از میزبان و راحتی و حفظ حقوق اوست. حقوق صاحب خانه ایجاب می کند که مؤمن:

1. با قرار قبلی به منزل مردم مهمان شود.

2. از رفتاری که باعث زحمت صاحب خانه می شود، بپرهیزد.

3. حقوق همسایگان صاحب خانه را محترم بشمارد.

4. مدت زمان مهمان شدن خود را کوتاه کند.

با حفظ حقوق صاحب خانه و میزبان، هم حقوق مهمان رعایت می شود و هم پیوند میان مؤمنان موجبات رضای خداوند را فراهم می کند.

ص: 38

زیر پنجره ی اتاق خواب، خیابان کم عرضی بود که بهش می گفتند کوچه ی صبوری . نهایتاً یک ماشین می توانست از آن عبور کند و به میدان پیروزی برسد.

آن روز برای هواخوری پشت پنجره نشسته بودم و خیابان را سیر می کردم. یک زنجیره ی بی انتها از ماشین دیده می شد که ترافیک آن خیلی هم بی سابقه نبود. راننده ی خودروهای انتهایی نمی توانستند ببینند که دلیل این ترافیک چیست و مدام بوق می زدند. یکی از راننده ها عصبی شده بود و همین طور که از آینه، ماشین عقبی را می دید، به راننده اش بد و بی راه میگفت؛ اما گویا با حرف، کار درست نشد و دوتا راننده دست به یقه شدند. مردم برای جدا کردن این دو آمدند و البته ماشین های دیگر، هم چنان دست شان را روی بوق گذاشته بودند. هرج و مرج همه را کلافه کرده بود؛ اما هیچ کس اصل ماجرا را نمی دانست.

من که از پنجره ی طبقه ی دوم از اول تا آخر ماجرا را دیده بودم، این ترافیک

و آشفتگی برایم حل شده بود. علت این آشفتگی، پاکت های سیب زمینی و پیاز پیرزنی بود که می خواست از خیابان عبور کند؛ اما پایش لیز می خورد می افتد وسط خیابان. راننده ی ماشین اول که خانم جوانی بود، توقف کرده و پیرزن را کنار خیابان کشیده بود. ماشین دوم و سوم که ماجرا را دیده بودند، صبورانه منتظر برطرف شدن ترافیک بودند؛ اما راننده های دیگر، بی خبر از همه جا، داد و هوار می کشیدند یا با بوق زدن، حرف خود را می زدند.

اگر کم صبری، پرخاشگری و بداخلاقی آن یک نفر که دست خود را روی بوق گذاشت نبود، چندین نفر این گونه دچار تنش عصبی نمی شدند. مصداق صبر آن دو راننده ی اول، حدیثی از امام علی علیه السلام بود که فرمودند: «کسی که بر مرکب صبر و بردباری سوار شد، به میدان پیروزی خواهد رسید.»⁽¹⁾

صبوری خوب است؛ چراکه:

1. «صبر در کارها همانند سر در بدن است؛ همان طور که وقتی سر از بدن جدا شود، بدن فاسد می شود، هنگامی هم که صبر از کارها جدا شود، کارها تباه می شود.»⁽²⁾

ص: 40

1- بحار الانوار، ج 78، ص 79.

2- الکافی، ج 9، ص 90.

2. «بردباری، وزیر مؤمن و صبر امیر سپاهیان اوست.» (1)
3. «قوی ترین دشمن سختی ها، صبر و شکیبایی در برابر آن هاست.» (2)
4. «کسی که صبر نداشته باشد، دین نخواهد داشت.» (3)
5. «عاقبت صبر و شکیبایی خیر است؛ بنابراین، صبر کنید تا پیروز شوید.» (4)

ص: 41

-
- 1- نهج الفصاحه، ح 1961.
 - 2- غررالحکم، ج 2، ح 2908.
 - 3- بحار الانوار، ج 46، ص 92.
 - 4- بحار الانوار، ج 71، ح 96.

12- آغاز یک فروپاشی

خیال داشتن یک مجموعه ی کوچک برای انجام کارهای خیر، از دوره ی دبیرستان در ذهن ما بود. ده نفری بودیم که بعدها هم دانشگاهی شدیم و دوستی مان ادامه دار شده بود.

خبریه ی مهرگان، پس از مدتی با هماهنگی علی، سعید، فرهاد و من شکل گرفت و گام اول را در یک بازدید از خانه سالمندان گذاشتیم. گام های بعدی، تهیه اقلام مصرفی برای نیازمندان و جمع آوری هزینه ی تحصیل و... بود. عملکردمان موفقیت آمیز بود و در همان روزهای خوب، تعدادی دیگر هم بنا به توصیه و تأیید یکی از ما، به گروه اضافه می شد و کامبیز یکی از آن ها بود.

کامبیز را نمی شناختیم و به تأیید یکی از اعضای تازه جذب شده، اکتفا کردیم. در یکی از برنامه ها که با هدف جمع آوری هزینه ی درمان یک بیمار سرطانی بود، کامبیز به ما گفت که من می توانم نیمی از هزینه را تأمین کنم و ما با اعتماد به قول او، هدف گذاری مان را برای نیم دیگر گذاشتیم. روز عمل

ص: 42

آن بیمار نزدیک بود و از کامبیز خبری نبود. با او تماس گرفتیم و گفت تا فردا صبح پول را می‌رساند و صبح آن روز به عصر و آن عصر به صبح دیگر و روز دیگر رسید و خبری نشد. در معذوریت بودیم و او حتی جواب تماس‌ها را نمی‌داد. وقت عمل فرارسید و ما نتوانستیم کاری بکنیم.

دروغ کامبیز به شدت ما را عصبی کرده بود؛ اما قصد نداشتیم او را از جمع مان جدا کنیم. چند هفته بعد کامبیز به جلسه مشترک مان آمد و اتهاماتی را متوجه سعید کرد و گفت من خبر دارم که شما حق‌الشهم از پول‌های مردم را برمی‌دارید. او دلیل و سندی رو نکرد؛ اما حس اعتماد گروه را از هم پاشید. زمزمه‌ها آغاز شده بود، مصداق حدیث پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که فرمودند: «دروغ‌گویی دری از درهای نفاق است.»⁽¹⁾ من که از پاک‌دستی سعید اطلاع داشتم و می‌دانستم که این اتهامات بی‌پایه است، اعتراض کردم؛ اما دودستگی گروه روز به روز بیش‌تر می‌شد و در زمان کوتاهی مجموعه خیریه‌ی کوچک ما را که قطعاً بار کوچکی را از دوش نیازمندان جامعه برمی‌داشت، با یک دروغ و یک تهمت از هم پاشید و از میان رفت؛ مثل شخصیت کامبیز که علی‌رغم باور

ص: 43

1- تنبیه الخواطر و نزهه النواظر (مجموعه ورام)، ج 1، ص 113.

کردن ادعاهای او در یک لحظه، کسی دیگر مایل به ارتباط و دوستی با او نشد.

تجربه ی تلخی که چند درس بزرگ برای ما داشت:

1. «دروغگو بر لبه ی پرتگاه و خواری است.»⁽¹⁾

2. «شاه کلید هر دوستی و ارتباط، راستگویی است و اعتماد به فرد دروغ گو در هر سطحی، باعث بدبختی و گرفتاری فراوان می شود.»

3. «کم نصیب ترین مردم از مردانگی، کسی است که دروغ گو باشد.»⁽²⁾

4. «یک ظن بیجا و اتهام ساده، می تواند خدایی ترین پیوندها را از هم بگسلد. باید از آن پرهیز کرد.»

ص: 44

1- نهج البلاغه، خطبه 85، فراز 12.

2- بحارالانوار، ج 72، ص 259.

چند روزی هست که به خانه ی جدید نقل مکان کرده ایم. مستأجری است و همین نقل و انتقالات هر ساله که باید با آن ساخت. قیمت خانه های ویلایی، که سر به فلک میکشد و پدرجان ما تنها توانایی اجاره ی یک واحد آپارتمان را دارد. در این سال ها، همسایه های زیادی داشته ایم که بسیاری از آن ها نسبت شان با ما از همسایه بودن، به دوستی و روابط خانوادگی تغییر کرده است. مستأجری و تغییر خانه، با همین اتفاق هم سخت است و هم هیجان انگیز؛ سخت از آن جهت که از آن ها که به وجودشان عادت کرده ایم، دور می شویم و هیجان انگیز از این جهت است که چشم انتظار دوست و همسایه ی جدید می شویم. خانه جدید گویا برای ما یک اتفاق تازه است. همسایه ی واحد کناری در این چند روز، نه تنها از یک سلام خشک و خالی و پاسخ سلام ما دریغ می ورزد، بلکه کفش های یکی از کارگران ما را در همان روز اول به بهانه ی رفتن یک لنگه از آن ها به روبه روی درب آن ها، به پاینپرت می کند. با خودمان گفتیم که شاید

به مرور زمان اوضاع بهتر شود. پدر گفت: «شما از سلام کردن خسته نشوید؛ حتی اگر جوابی نمی شنوید.» در خانه ی ما ساعت 11 شب خاموشی است. مادر و پدر کارمند هستند و من هم صبح ها به دانشگاه می روم؛ اما ساعت 11 برای همین همسایه، ساعت آغاز فوتبال های اروپایی است، آن هم با صدای بلند و گه گاه فریاد پدر و پسر به بهانه ی گل شدن یا نشدن یک توپ. چند شب اول همین طور گذشت؛ اما دیگر کلافه کننده بود.

یک شب پدر در خانه آنها را زد تا تذکر بدهد، اما چشم تان روز بد نبیند؛ همسایه جان با خشم گفت: «مستأجر اندازه ی دهان خود باید حرف بزند، من این جا صاحب خانه ام و شما اگر ناراحتید، از این جا بروید. تازه کجای کتاب قانون آمده که باید ساعت 11 کپه مرگ مان را بگذاریم؟!» مانده بودیم چه کنیم، به مدیر ساختمان گفتیم و او هم گفت: «ای بابا! چرا این قدر زندگی را سخت می گیرید و در آخر، آب پاکی را روی دست مان ریخت که کاری از دستش بر نمی آید.

گویا باید از این خانه برویم. پدر به دنبال خانه ی جدید، املاکی ها را زیرورو می کرد. با خودم فکر می کنم که آیا همسایه بغلی می داند که به گفته امام علی علیه السلام: «خانه را برکتی است، برکت خانه به همسایگان خوب آن است»

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «رعایت حرمت همسایه، همانند احترام مادر لازم است»؟ نه نمی دانند. کاش او می دانست که:

1. همسایه در آپارتمان های فعلی، هم چون هم خانه ی انسان است و باید حقوق او را از این منظر رعایت کرد.

2. یک سلام و جواب با همسایه، به مهرورزی بیشتر در روابط منجر می شود.

3. همسایه ی جدید، یک فرصت جدید برای دوستی است، نه یک تهدید برای زندگی

4. درک کردن شرایط همسایه، یعنی احترام به سلیقه و آزادی او.

5. مالک بودن امتیازی برای جفای به همسایه ای که مستأجر است، نیست و مطابق قانون، ملیر در اختیار مستأجر، از جهات بسیاری همچون ملک خود اوست.

ص: 47

پر از بی قراری است و مدام تذکر می شنود که: «یسنا! ناخونت رو نخور. یسنا! موهاتو از دهانت دربیار. یسنا...!» یسنا تک دختر خانواده است. این بار چندمی است که معلم، مادرش را به مدرسه احضار می کند. رفتارهای یسنا در مدرسه نشان می دهد که او از مشکلی رنج می برد. حتی زنگ ورزش را هم، با هم کلاسی هایش بازی نمی کند. کلاً دختر گوشه گیری است. شاید همین عدم برقراری ارتباط با هم کلاسی ها و دوری کردن از بازی با بچه ها باعث شده بود یسنا دختر چاق و تنبلی به نظر برسد. دیشب هم که ما مهمان خانه آن ها بودیم، یسنا به غیر از سلام و علیک ابتدایی، دیگر با ساره و زینب حرفی نزد و حتی زمانی که ساره و زینب می خواستند با اسباب بازی های او بازی کنند، یسنا به هیچ وجه اجازه نداد به وسایل او دست بزنند.

اوضاع مالی پدر یسنا خوب بود. زمانی که من از چرایی تک فرزندی آن ها پرسیدم، جواب داد: «ای بابا! ما تو همین یکیش مانده ایم. ما یسنا رو

درست بزرگ کنیم، خدا رو باید شکر کنیم.» من که دلایل پدر یسنا را برای تک فرزندی متوجه نمی شدم، از او پرسیدم: «منظورتون محدودیت های مالی است؟» که پاسخ داد: «آره دیگه! خرج بچه خیلی بالاست.» تعجب کرده بودم؛ چرا که می دانستم آن ها برای شادو، گربه خانه ی شان در ماه حدود دویست هزار تومان خرج غذا و چک آپ ماهانه می کنند. در همین افکار بودم که او ادامه داد: «شادو مثل برادر یسنا است و با هم بازی می کنند.» برای ما که فرزند سوم مان هم در راه بود، این حرف بی مبنا می آمد. شادو اگرچه حیوان بی گناهی بود، اما نمی توانست جای فرزند را در خانواده بگیرد و اصلاً جای او در خانه نبود. چند صبحی که از آن شب و مهمانی گذشت، یک روز از همسرم شنیدم که یسنا در مدرسه به خودش آسیب رسانده و او را به بیمارستان برده اند. آن ها مجبور شدند دخترشان را به جلسات مشاوره ببرند. مشاور هم گویا به خانواده ی یسنا گفته بود یسنا از تنهایی رنج می برد؛ اما گویا گوش پدر یسنا به این حرف ها بدهکار نبود. با مرگ شادو، این گره کورتر شد.

یسنا، نمونه ای از تک فرزندهای بی شمار جامعه ی ماست و تفکر پدر او هم نمونه ای از دلایل این اشتباه. چنین پدران و مادرانی نمی دانند که:

1. «فرزند در بیان آموزه های دینی ما، مایه ی روشنی چشم و شادی قلب است.»(1)

2. «خداوند، انسان را در زندگی به کمک فرزند یاری می کند.»(2)

3. «خداوند روزی دهنده ی بندگان است و این جای نگرانی ندارد.»

ص: 50

1- مکارم الأخلاق، ج 1، ص 480، ح 1665.

2- سوره ی نوح، آیه ی 12.

15- این فروشگاه قابل اعتماد است؟

رسانه ها، فروشگاه هایی هستند که در ویتترین شان محصولاتی از جنس صدا و تصویر و متن برای ما فراهم می کنند. شبکه های رادیویی و تلویزیونی، در همه جای دنیا فقط به خواسته مشتریان شان می اندیشند. اما برآستی در این بازار پرمشتری، می توان به راحتی به هر محصول و هر رسانه ای اعتماد کرد؟

یک فروشگاه بزرگ را در ذهن خود مجسم کنید که انواع محصولات مورد نیاز شما را با تنوع زیاد و در شکل و بسته هایی زیباتر و جذاب تر از فروشگاه های دیگر و با قیمتی نازل تر در اختیار مشتریانش قرار می دهد. بدون شک چنین فروشگاهی خیلی زود مورد اقبال مردم قرار می گیرد و همه شهر پشت درهای آن صف می کشند. آوازه این فروشگاه دهان به دهان میچرخد. چه بسا افرادی که بسیار دورتر از این فروشگاه زندگی می کنند، همه سختی ها را بر خود هموار کنند و خودشان را برای خرید به آنجا برسانند. این فروشگاهی است که هیچ کس برای خرید از آن، تردید به خود راه نمی دهد.

ص: 51

حالا فرض کنید درست در یکی از بهترین روزهای این فروشگاه که همه سرگرم خرید از آن هستند، خبر برسد که چندتایی از محصولات این فروشگاه مسموم کننده بوده اند و مسئولان فروشگاه نیز که از این موضوع خبر داشته اند، با بی اعتنایی به فروش این محصولات ادامه داده اند. چه اتفاقی خواهد افتاد؟! فکر می کنید کسی هست که به خرید از این فروشگاه ادامه بدهد؟!!

حتما چنین افرادی را پیدا خواهید کرد. بعضی از آنها در حالی که به خاطر استفاده از این محصولات فاسد، به شدت مسموم شده اند، همچنان معتقدند این بهترین فروشگاه است که به درد آنها می خورد! بعضی ها در برابر تعجب شما خواهند گفت: «درست است که برخی محصولات این فروشگاه ممکن است فاسد و مخرب باشند و مسئولان فروشگاه و تولیدکنندگان این محصولات ککشان هم نگزد که مصرف کننده ها مسموم شوند، اما دلیل نمی شود که لحظه های جذاب خرید از این فروشگاه را از دست بدهیم. ما خودمان امتحان می کنیم و محصولات مضر را نمی خریم.»

این جواب ها از طرف کسانی که همچنان به خرید از فروشگاه های مشکوک ادامه می دهند، برای شما غیرقابل قبول و احتمالا مضحک است، اما باور کنید، چنین چیزی دور از واقعیت نیست. البته ممکن است در مورد فروشگاه ها کمتر

چنین اتفاقی بیفتد و اصلاً فروشنده ای به این جسارت و پررویی که همچنان به فروش محصولات فاسد ادامه بدهد، وجود نداشته باشد. اما شبیه آن فراوان است و مشتریان خوش باور و مسموم، فراوان تر! کافی است به رسانه هایی که مشغول تولید و پخش محصولات فرهنگی مثل فیلم و سریال و نمایش (شو) های گوناگون اند، نگاهی بیندازید. در بین آنها فروشگاه ها و محصولاتی وجود دارد که نه اشتباهها، بلکه عمداً و با اهداف خاص فرهنگی، خوراک آلوده به مخاطبان خود تحویل می دهند و مخاطبان خوش باور با همان استدلال های عجیبی که گفته شد، این خوراک را نوش جان می کنند.

پس همه می دانیم که:

- چیزی که باعث شد بعضی از مشتریان به خرید از فروشگاه های بدنام و مشکوک ادامه دهند، این بود که فکر می کردند آنها استثنا هستند و می توانند به راحتی محصول ناسالم را شناسایی کنند، اما واقعیت این است که آنان باز هم گرفتار مسمومیت شدند.

- برای آنکه هیچ کس از محصولات فروشگاه های نامطمئن استفاده نکند، باید دلبستگی و کشش افراد را نسبت به این مراکز آسیب زا کنترل کرد.

- عادت کردن به ماهواره، دلایل مختلفی می تواند داشته باشد. دلایلی

ص: 53

مانند: من حواسم جمع است و به خودم اطمینان دارم، من فقط از خوراکی های خوب و پرفایده ماهواره استفاده می کنم، آخر برنامه های تلویزیون خودمان جذابیت ندارد، یک ساعت نشاط با ماهواره به من انرژی می دهد تا کار روزانه ام را به خوبی انجام دهم، مراقبم تا فرزندانم از ماهواره آسیب نبینند و... .

- می توان با یک حساب ساده، هزینه های استفاده از این رسانه را بررسی کرد. هزینه وقت و عمری که طلا است، درگیر کردن ذهن و دل فرزندان، درگیر کردن ذهن و دل خود و همسر و... .

- امام حسن علیه السلام می فرماید: «عجب دارم از کسی که به غذای جسم خود می اندیشد؛ اما به غذای روح خود نمی اندیشد، خورا ناراحت کننده از شکم دور می دارد؛ اما قلب خود را با مطالب هلاکت زا، آکنده می کند».⁽¹⁾

ص: 54

پسربچه لایه لای جمعیت در پارک می دود. ریزجثه است و تروفرز. شاید 4 یا 5 ساله. با دوستش از اول پارک شرط گذاشته اند هرکه زودتر به تاب برسد، اول سوار شود. آخرهای مسیر است و پسربچه جلوتر از دوستش با اشتیاق چشم دوخته به تابی که قرار است اول به او سواری دهد. دوستش به سختی و نفس زنان نزدیک می شود، شیطنت می کند و پشت پاییی به پسربچه می زند؛ پسر تعادلش را از دست می دهد، به زمین می خورد و با بغض دوستش را می بیند که خنده کنان سوار تاب شده است. دلم می سوزد، سمتش می روم، از زمین بلندش می کنم و گوشه ی چشم ترشده اش را پاک می کنم. نگاهم می کند و با دست به دوستش اشاره می کند: «عمو! اون نداشت اول شم، نداشت به تاب برسم.»

هر انسانی در زندگی برای خود «تاب» یا «تاب هایی» دارد که مشتاقانه می خواهد به آن ها برسد. در فکر پسربچه، دوستش موجود بدی است

که نگذاشت او با آن همه تلاشی که کرده بود، به «هدفش برسد و از «تاب» سواری اش کیف کند.

کسی که عمداً نمی گذارد انسان به «تاب» خود برسد، همان دشمن «من» و «تاب» است. «دشمن» چنین تعریفی دارد؛ موجود بدی که از روی عمد، ضرری به دیگری برساند. آدم بدطینت، بدنفس و بددل، مغرض، ضد و معارض.

ممکن است «تاب»های کسی در زندگی، کسب معرفت و مقامات معنوی، سیر و سلوک عرفانی یا پیشرفت در زندگی شخصی، کسب مدارج علمی بالاتر، رزق حلال بیشتر یا در یک نگاه جمعی، افرادی بخواهند ملت و مملکت پیشرفته تر و آبادتری داشته باشند یا استقلال سرلوحه ی اهداف شان باشد؛ در این صورت، باید محکم و مصمم در مقابل هر نیروی بددل و معارض ایستاد و برای رسیدن به هدف خود کوشید.

دشمن ممکن است درونی باشد یا بیرونی، علیه یک فرد باشد یا یک ملت!

دشمن یک ملت، هر فرد و نظامی است که نخواهد آن ملت و مملکت به استقلال و پیروزی و آبادانی بیش تر برسد؛ مثلاً نظام های سلطه گر و حاکمی که مانع استقلال و آزادگی بسیاری از ملت ها و کشورها هستند و سرمایه ی آن ها را به استثمار می کشند، دشمن درجه ی یک آن کشورها به حساب می آیند؛ البته

همان قدر که یک قدرت بیرونی ممکن است برای یک ملت دشمنی کند، از دشمن درونی یک ملت که مانع پیشرفت آنها هستند، نباید غافل باشیم .

طبق فرموده‌های رهبر معظم انقلاب: «اگر ملتی مردمش تنبل باشند، ناامید باشند، اعتماد به نفس نداشته باشند، با هم دیگر پیوند نداشته باشند، به هم دیگر بدبین باشند، از آینده ناامید باشند، چنین ملتی پیش نخواهد رفت، این ها دشمن درونی یک ملت اند.»⁽¹⁾

اما اولین دشمن برای یک فرد، ممکن است خود او باشد. به فرموده ی امیرالمؤمنین علیه السلام: «دشمن ترین دشمنان، نفس تو است که در کنار تو است.»⁽²⁾

حکیم فردوسی، شاعر بزرگ ایران زمین، این موضوع را چنین به نظم درآورده است:

دلت گریه راه خطا مایل است

تورا دشمن اندر جهان خود دل است

در گام اول، برای این که دشمن خود نباشیم و راه را برای پیشرفت و تعالی خود نبندیم، این عادت ها را از خود دور کنیم:

ص: 57

1- بیانات رهبر معظم انقلاب در حرم مطهر رضوی؛ 1386/01/01.

2- غررالحکم، ح 9957.

-توقع رضایت همیشگی از زندگی و پیرامون خود نداشته باشیم.

- در بررسی خطاهای فردی دیگران وسواس نداشته باشیم.

- سبک زندگی ماشینی و بدون تلاش نداشته باشیم.

- در برابر ریسک پذیری در شرایط مختلف زندگی، مقاومت نداشته باشیم.

- انتظار زیادی از دیگران نداشته باشیم.

ص: 58

سال هاست این جا زندگی می کنیم. از حدود پنج سالگی من تا الان که 35 ساله هستم می شود سی سال . وقتی فکر می کنم، می بینم که در طول این سال ها، هیچگاه نخواسته ام شبیه کسی باشم.

کوچک که بودم، اگر کسی می گفت فاطمه شبیه خاله یا عمه یا فلان بازیگر است، پدرم می گفت: «فاطمه فقط شبیه فاطمه است. منظور او از فاطمه ی دوم، خود من بودم؛ اما این جمله ایهام هم داشت و آن هم علاقه مندی پدرم به شباهت هر زن با حضرت فاطمه علیها السلام بود. او همواره به من می گفت: «در دنیای امروز، هم تراز یک زن در همه ی ادیان، با دختر پیامبر اسلام تعریف می شود.»

خلاصه! نوع درس خواندن و حضور در اجتماع و شیوه ی صحبت کردن و تمام افعال و کردار من، می بایست شبیه خودم باشد. انتخاب هم با خودم بود، و اعتماد به نفسی که از پدر دریافت می کردم، من را از تقلید در این زمینه ها باز می داشت. در این میان، داستان حجاب هم همین گونه بود و من در محجبه بودن یا نبودن هم شبیه هیچ کس نبودم.

به روایت امام علی علیه السلام: «پیوسته امت مسلمان به راه خیر قدم می نهند، تا زمانی که از فرهنگ و آداب و رسوم (مانند پوشیدن لباس و غذا خوردن از کافران تقلید نکنند.)»⁽¹⁾

در مدرسه و تانه سالگی که سن تکلیف بود، پوشش معمول را داشتیم و به مرور بعد از جشن تکلیف، به روسری عادت کردم. معلم مدرسه در ابتدا مخالف بود، اما من و مادرم تمام تلاشمان را می کردیم تا روسری و پوشش برای معلم و هم کلاسی ها ایجاد حساسیت نکنند. با محجبه شدن، ارتباطم را با دیگران بیش تر کردم تا بتوانم قدرت پذیرفته شدن فاطمه را بالا ببرم و این گونه هم شد. خدای فاطمه باعث شد تا حجاب هم مثل نماز، عامل ارتباط بیشتر با جامعه اطرافم شود. این روند با افزایش سن و نیاز به حضور اجتماعی بیش تر، سخت تر می شد؛ اما من هم به همین ترتیب تلاشم را برای فاطمه ماندن افزایش می دادم.

در دبیرستان، دانشگاه، باشگاه، کنفرانس و کتاب خانه، من سفیر فاطمه بودم. سخت میگذشت؛ اما این ها موانعی برای محجبه ماندن من نبودند. حجاب برای من تنها پوشش من نبود. حجاب مسیری بود برای عفاف و من روی تمام افعال و کردارم حجاب انداخته بودم. من تلاشی برای دیده شدن

ص: 60

نمی‌کردم. نه با نوع پوشش‌م و نه با نوع حرف زدن یا خندیدن و... .

یکی از اساتید دانشگاهم که مصری بود، سال‌ها بعد در پایان دوره دکتری به من گفت: «آنچه زندگی محجبه‌ها را در دنیای جدید سخت‌تر می‌کند، دو عامل است؛ یکی عدم تطابق حجاب با عفت زن در سایر افعال زن مسلمان و دیگری حجاب را مساوی محدودیت اجتماعی گرفتن است. حالا که ازدواج کرده‌ام و محجبه در دانشگاه تورنتو به درجه استادی رسیده‌ام، اگر بخواهم برای حجاب در عصر جدید حرفی بزنم، می‌نویسم:

1. حجابی که زن و حتی مرد را به عفاف نرساند، تنها یک پوشش است و پوشش به تنهایی برای مؤمن آثار حجاب را به همراه نخواهد داشت.
2. برای رسیدن به موفقیت‌های اجتماعی، حجاب برای زن میان‌بر است و او را از حواشی غریزی و مصرف‌گرایی برکنار می‌دارد.
3. زن مؤمن مسلمان در دامان حضور در جامعه‌ی خود، مرد را پرورش می‌دهد و حجاب بزرگترین خدمت یک زن به برادران مسلمان خود در جلوگیری از فساد و گناه است و موجب ارتقای اخلاق و امنیت در جامعه می‌شود.
4. محجبه بودن یعنی شبیه هیچکس نبودن و چه عامل غرورافزایی است برای یک زن که شبیه هیچ کس جز خودش نباشد.

مدتی پیش، نزدیک ظهر از جلوی یکی از مساجد شهر عبور می کردم که صدای اذان بلند شد. تصمیم گرفتم در همان مسجد نماز را بخوانم. مقدمات نماز را به سرعت فراهم کردم که به ثواب کامل نماز جماعت برسم و خوشبختانه به تکبیره الإحرام امام جماعت هم رسیدم؛ اما با کمال تعجب متوجه شدم عده ای که ظاهراً اهل همان مسجد بودند، در انتهای شبستان ایستاده بودند به حرف زدن و هیچ عجله ای هم برای رسیدن به نماز جماعت نداشتند. سعی کردم به همهمه ی آزاردهنده ی آن ها توجهی نکنم و حواسم را به کار خودم بسپارم؛ اما وقتی حمد و سوره تمام شد و امام به رکوع رفت، ناگهان سر و صدای شان به هوا بلند شد! دوان دوان و درحالی که یاالله یاالله می گفتند، خودشان را به صف نماز رساندند و باعجله نمازشان را بستند. باورم نمی شد همان کسانی که بی اعتنا به شروع نماز، گرم حرف بودند، این قدر رسیدن به ثواب نماز برایشان مهم شده باشد! عجیب تر این که این رفتار و شبیه آن کاملاً معمول شده است و کم تر

کسی را پیدا می کنید که از این دویدن ها و «یا الله» گفتن ها شکایتی داشته باشد و به هم خوردن حضور قلب سایر نمازگزاران را مهم بشمارد. عجیب نیست؟!

اجازه بدهید از زاویه دیگری به این موضوع نگاه کنیم. شاید شما هم افرادی را بشناسید که تازه به اسلام مشرف شده و اعتقادات نادرست خود را کنار گذاشته اند؛ حتی اگر از نزدیک شناسید، حتما خبرهایی در این باره به گوش شما خورده است. من وقتی به این موضوع فکر می کنم، اولین چیزی که برایم سؤال برانگیز می شود، حس و حال آنها در نماز است. مطمئنم که نماز چنین افرادی با نماز خیلی از مسلمان ها، که همیشه مسلمان بوده اند، متفاوت است! مطمئنم که آن ها قدر این عبادت را بیشتر از برخی مسلمانان می دانند. حالا تصور کنید کسی که مدت ها درباره ی اسلام تحقیق کرده و شنیده بوده مسلمان ها هر روز چند بار با خدا حرف می زنند و مراسم باشکوهی به نام نماز جماعت دارند که به صورت هماهنگ عبادت شان را به جا می آورند، وقتی با نماز خواندن برخی از مسلمانان روبه رو می شود، چه حالی پیدا می کند!

البته چنین آدمی حتما به این راحتی از تصمیمش پشیمان نخواهد شد؛ اما یقینا این مسئله، ما را بسیار شرمنده خواهد کرد. باید خیلی جدی از خودمان بپرسیم: این نمازی که ما می خوانیم، واقعا اسمش نماز است؟ یعنی همین

چند رکعت دست و پا شکسته که در طول آن به همه جا سفر می کنیم و هرچه گم شده داریم پیدا می کنیم، همان چیزی است که گفته اند «ستون دین» و وسیله ی اوج گرفتن و بالا رفتن مؤمن» است؟ گاه آن قدر بی حالی و بی حواسی هنگام نماز برای مان عادی شده است که اگر کسی را پیدا کنیم که موقع نماز خواندن، واقعا نماز می خواند، تعجب می کنیم. واقعا چرا تعجب می کنیم؟

نماز، سرمایه ی بزرگی است و نمی توان انکار کرد که اغلب ما در حال هدر دادن این سرمایه ایم؛ سرمایه ای که از قضا، شدیداً و لحظه به لحظه به آن احتیاج داریم و هیچ جایگزینی هم برایش وجود ندارد. قدر این سرمایه را کسانی که خسارت محرومیت از آن را تجربه کرده اند و سود نماز کامل و با کیفیت را چشیده اند، بهتر می دانند!

چند نکته:

- به یک دیگر سفارش کنیم که حواس مان به نماز خودمان و دیگران باشد و اجازه ندهیم چیزی حواس ما و دیگران را هنگام نماز پرت کند.

- با آرامش به نماز بایستیم و وقتی به نماز می ایستیم، اجازه ندهیم لذت و زیبایی نماز با افکار پراکنده و بی نتیجه جایگزین شود. شاید بهتر باشد گاه از چشم کسی که تازه با نماز و ارزش این عبادت آشنا شده است به آن نگاه کنیم!

در آن اداره سرباز بودم. به قول معروف امریه گرفته بودم. ساعت کار هر روز هفت و نیم بود تا دوی بعد از ظهر و به دلیل موقعیت سرباز بودن، من اولین نفر بودم که وارد اداره می شدم.

آقای کریمی - مستخدم اداره - حدود پنجاه سال داشت. او آدم خوش اخلاقی به حساب نمی آمد. وظایفش را با وسواس خاصی انجام می داد و به صحت عملکردش ایمان داشت؛ همین هم باعث می شد انتقاد از او بسیار سخت باشد.

در همان روزهای اول، متوجه شدم که او طبق عادت هر روز صبح، حیاط اداره را با آب می شوید و شاید 100 تا 200 لیتر را این گونه هدر می دهد. در طول سال های خشک سالی، چنین اتلاف آبی غیرقابل تحمل بود و گفتن چنین انتقادی به آقای کریمی به دلیل حساسیت هایش، بسیار سخت می نمود.

بارها در همان روزها از زبان مسئولین اداره می شنیدم که از پاکیزگی او راضی هستند و عملاً چنین تأییداتی به گوش آقای کریمی می رسید و پذیرش انتقاد را

برای او سخت تر می کرد. حفظ ذخایر آبی، «معروفی» بود که با «منکر» هدر دادن آب نمی ساخت. من هم سرباز بودم و شرایط امر به معروف و نهی از منکر، آن هم از آقای کریمی را نداشتم. با این حال دل را به دریا زدم و با دکتر ستاری - رییس اداره - در یک برخورد ناگهانی در آسانسور این موضوع را مطرح کردم. دکتر از من راه حل خواست و من جسورانه راه حل را دادم.

صبح روز بعد، کمی زودتر از آقای کریمی به اداره آمدم و با دو سه لیتر آب به همراه جارو و تی به جان حیاط اداره افتادم و از این کار با تلفن همراهم فیلم گرفتم.

آقای کریمی به اداره آمد. با دیدن حیاط تمیز، جا خورد و از من پرسید: «چه کسی حیاط را تمیز کرده؟» گفتم: «دکتر بهتر می داند!» به دفتر دکتر رفت و بعد از چند دقیقه، دکتر با من تماس گرفت و من را احضار کرد. دکتر ستاری یک مستند چند دقیقه ای از خشکسالی و کمبود آب، به همراه فیلم شستن حیاط از طریق گوشی را روی مانیتور پخش کرد. کریمی که ساکت بود، برخاست و روی ما را بوسید و گفت: «من نمی دانستم که آب چقدر با ارزش است و چگونه می توانستم حیاط را با دو لیتر آب بشویم. ممنون که آگاهم کردید!»

- امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «تمام کارهای نیک و حتی جهاد در راه خدا

در برابر امر به معروف و نهی از منکر چون نمی است در برابر دریای پهناور.» (1)

- امر به معروف با شرایط زیر، می تواند همین حس را برای هر دغدغه مندی در جامعه داشته باشد:

1. آنچه قصد داریم آن را به عنوان معروف، توصیه یا پیشنهاد کنیم (کنترل مصرف آ2) بایست به طور کامل بشناسیم. در مواردی که شناخت مان از امری کامل نیست، امر به معروف برای ما جایز نیست.

2. اگر کسی که امر به معروف می کند بداند این کارش تأثیری بر مخاطب ندارد، امر به معروف برایش واجب نیست؛ چراکه عملی بی فایده است.

3. تنها زمانی باید امر به معروف و نهی از منکر کرد که شخص مخاطب بر عمل اشتباه خود اصرار داشته باشد (مثل اصرار هر روزه آقای کریمی).

4. ادبیات و رفتار کسی که امر به معروف و نهی از منکر می کند، باید مناسب و با رعایت کرامت انسانی باشد؛ زیرا رفتاری غیر از این، خودش یک منکر است که انجامش درست نیست.

ص: 67

1- نهج البلاغه، کلمات قصار 374.

آن سال مسابقات قهرمانی در کره ی جنوبی بود. تیم ما با تمام قهرمانانش در آن مسابقات شرکت داشت. با آن مربی کره ای و آن بازیکنان، گرفتن سکوی نخست چندان دور از دسترس نبود؛ اما به گمان سرپرست تیم، یک مانع بزرگ امکان داشت ورزشکاران را ضعیف کند و آن تقارن ماه رمضان با زمان برگزاری مسابقات بود. کیانوش، قهرمان دو دوره ی گذشته ی مسابقات، حاضر نبود تحت هیچ عنوان بدون روزه روی تشک تاتمی (تشک کاراته) حاضر شود و با توجه به این که او اولین رزمی کاری بود که روی تشک می رفت، شکستش می توانست روحیه ی تمام تیم را تحت تأثیر قرار بدهد. چند روز پیش از حرکت تیم، مربی کره ای با کیانوش وارد مذاکره شد تا با او برای عدم روزه داری به توافق برسد؛ اما کیانوش خیلی محکم گفته بود که رضایت خدا از آن جام برایش اهمیت بیشتری دارد و همین اعتقاد هم باعث می شود تا او بتواند رقیبان خود را شکست دهد. او به مربی قول داد این کار را بکند.

تیم به سئول رسید و تغییر ساعت خواب و تغذیه ی ناسازگار کره ای ها، چهره ی بچه ها را درهم و بی حال کرده بود، مخصوصا کیانوش که روزهاش را افطار نکرده بود. صبح روز مسابقه، کیانوش سعی می کرد خود را خندان نشان دهد و تیم را نگران نکند؛ اما چهره اش به زردی می زد. فاصله ی هتل تا سالن مسابقات را با ذکر گفتن کوتاه کرد. در سالن آن قدر چهره اش بی حال بود که مربی های تیم های دیگر، می خندیدند. اولین مبارزه و در همان دقایق ابتدایی بدنش خالی کرد و شش امتیاز عقب افتاد؛ اما تماشاگران به شدت تشویقش می کردند، دو امتیاز بعدی کار را سخت تر کرد، تماشاگران دیگر سکوت کرده بودند و صدای نفس های کیانوش می آمد. در همین لحظات پر از یأس و اضطراب که کیانوش نای بلند شدن نداشت، ناگهان مربی کره ای با صدای فارسی نصفه و نیمه گفت: «کیانوش! خدا با تو است.» کیانوش دستش را روی زمین گذاشت و تلاش کرد که برخیزد. همه اعضای تیم با هم یاعلی گفتند. کیانوش جان تازه ای گرفت و به طرف حریف حمله ور شد. او حریفش را با اختلاف کمی شکست داد. شکست حریف ما را یاد جمله ای از امام صادق علیه السلام انداخت که فرمود:

ص: 69

«همانا خداوند تبارک و تعالی با غیرت است و مردان غیور را دوست دارد.»(1)

مبارزه که تمام شد، مربی ها کنار زمین به دستش آب دادند و او از آن نوشید. عصر که شد، به بازی نهایی رسید؛ اما در آن جا به حریف میزبان باخت و مدال نقره گرفت. مراسم اهدای مدال بعد از افطار بود. سر میزافطاری که سرپرست تیم برایش در سالن ترتیب داده بود، گفت: «روزهای امروز به طلا می ارزید.»

چند ماه بعد، دوپینگ ورزشکار کره ای اثبات شد و کیانوش بار دیگر قهرمان جهان گردید؛ طلایی به طعم غیرت، طلایی از جنس روزه.

چند نکته:

- «غیرت مؤمن به خاطر خداوند سبحان است.»(2)

- «غیرت قسمتی از ایمان است.»(3)

- «غیرت، میوه ی شجاعت است.»(4)

ص: 70

1- الکافی، ج 1، ص 535.

2- غررالحکم، ح 6395.

3- نهج الفصاحه، ص 587، ح 2045.

4- غررالحکم، ح 4620.

بعد از دو ماه، از پادگان 05 کرمان به خانه باز می‌گشتم. در تمام طول مسیر، بغض گلویم را گرفته بود. باورم نمی‌شد که بعد از آن آموزشی وحشتناک، محل خدمتم هم در همان پادگان بیفتم. با خودم عهد کرده بودم به کرمان برنگردم. کارت پایان خدمت را هم بی خیال شده بودم.

از سر کوچه ی اصلی متوجه شدم بلندگوی شیپوری مسجد محل با صدای خشداری قرائت قرآن عبدالباسط را پخش می‌کند. همان قرائت معروف سوربی حمد. یقین داشتم که کسی در محل از دنیا رفته که مراسم ختمش در مسجد برقرار شده است و قرآن پخش می‌شود. گویا صدای قرآن، با احتمال برگزاری یک مراسم ختم در من شرطی شده بود. این بدترین احساس ممکن در لحظاتی بود که به شدت احساس ضعف می‌کردم. اصلا احساس نشاط و امید به زندگی نداشتم؛ صدای عبدالباسط، همین رمق باقی مانده را هم گرفته بود؛ اما جز خانه، جایی نداشتم که بروم. برای مش قاسم، پیرمرد محل، خدا پیامرزی

فرستادم و از کنار مسجد گذشتم و به خانه رسیدم. زنگ را زدم. مادرم بود. با کلی سلام و صلوات، در خانه را برایم باز کرد.

صبر نداشتم. می خواستم تکلیفم را روشن کنم، بعد از آمدن پدر، از قصدم برای فرار از خدمت گفتم. مادرم گریه کرد؛ اما پدرم سکوت کرد. سکوت پدر در آن روزها حالم را خوب نمی کرد. فکر نرفتن به کرمان هم به قدر رفتنش آزاردهنده بود. دو روز به پایان مرخصی مانده بود و منسردان میان رفتن و نرفتن، باز به سراغ پدر رفتم و گفتم: «پدر! چه کنم؟!» پدر گفت: «چند روزه ی آموزشی خیلی سخت بود؟!»

گفتم: «خیلی!» و برایش از سختی های آن دوران گفتم.

آخرش گفت: سختی هایی را که کشیدی می فهمم؛ اما تو از آینده خبر نداری؛ ولی خدا از آینده ی تو خبر دارد، پس به قول خدا اعتماد کن! خدا با این آیهی قرآن بهترین امیدها را به ما هدیه می دهد: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا؛⁽¹⁾ بعد از هر سختی، آسانی است.»

سه سال از آن روزها گذشته است و من تجربیات خوبی از پادگان 05 کرمان

ص: 72

1- سوره شرح، 6.

با خود به خانه آورده ام. قرآن تفسیر امید و زندگی بود و وعده ی خدا مثل همیشه تحقق پذیر. به روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: «بر شما باد (تمسک) به قرآن؛ چون قرآن، شفای سودمند و داروی پربرکت است و نگهبان کسی است که به آن چنگ می زند و نجات بخش کسی است که از آن پیروی کند.» (1)

چند سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه ی اطهار، درباره قرآن:

1. «قرآن بخوان! خانه ای که در آن قرآن خوانده شود، از بدی ها و آفات آن کاسته می شود.» (2)

2. «قرآن را بیاموزید که نیکوترین گفتار و مفید ترین قصه هاست.» (3)

3. «هنگامی که به آیه ای که یاد بهشت است رسیدی، از خدا بهشت بطلب.» (4)

ص: 73

1- جامع الاخبار والآثار، ج 1، ص 432.

2- جامع الاخبار والآثار، ج 1، ص 320.

3- جامع الاخبار والآثار، ج 1، ص 211.

4- بحار الأنوار، ج 92، ص 216.

سر ظهر بود و آفتاب تا وسط دفتر می تابید. مرد، گوشی تلفن همراهش را با عصبانیت روی میز پرتاب کرد. زیر لب غرغر می کرد که: «ای بابا، خب یه کم صبور باش! مرد ناحسابی! تو که از اعتبار کارخونه با خبری، این سرتا اون سر بازار تجریش، روسر حاج نصرت قسم می خورند.»

مخاطب آن سوی خط صحبت هایی کرده بود که پسر حاج نصرت برافروخته شده بود و صورت سفید او مانند لبو سرخ شده بود. زنگ حضور منشی رازد و به او گفت: «یک پارچ آب بیار برام خانوم شهیدی.»

لیوان آبی ریخت و یک نفس سرکشید. حرکت آب سرد را در بدن خود تا رسیدن به معده حس کرد. سرش به شدت درد می کرد. وضعیت مالی شرکت به هم ریخته بود و امیدش برای سامان دادن به این وضعیت، هر روز کمتر می شد. بعد از فوت پدرش، این اولین بار بود که شرکت در آستانه ی ورشکستگی قرار داشت. با خودش فکر می کرد که چقدر جای پدر این روزها خالی است.

روی همان صندلی به حاج نصرت فکر می کرد. پدرش یک معتقد واقعی بود. اهل وقف و خمس و دستگیری آدم های ضعیف بود؛ چراکه خودش از پادویی آغاز کرده بود و یک بازار مسلمان زیر پر و بالش را گرفته بود و به این جا رسانده بود.

عکس رویه روی میزش، خیره به او نگاه می کرد. او هم چند دقیقه ای به عکس خیره شد. «قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ أَجْرٌ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛ ای پیامبر! بگو در مقابل تبلیغ رسالت، مزدی از شما نمی خواهم، به جز دوست داشتن نزدیکانم.» از نگاه عکس شرم کرد. با تصمیمات اشتباه خود، داشت دسترنج سال ها زحمت حاج نصرت را بر باد می داد. به یاد پدرش افتاد که همیشه می گفت: «این کارخانه را با زحمت زیاد و به برکت توسل به امامزاده صالح بن موسی الکاظم علیه السلام به این جا رسانده ام.»

صدای اذان می آمد: «حی علی خیر العمل». با سرعت کتش را برداشت و به سمت صحن امامزاده رفت...

آری! خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آفتاب امید هستند و برکات پیدا و پنهان آن ها در

زندگی همه ی ما جاری است. برخی از برکات تکریم ائمه اطهار علیه السلام و فرزندان آنان عبارتند از:

- حشر با اهل بیت علیه السلام در روز قیامت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «هرکس ما را دوست بدارد، در روز قیامت با ما خواهد بود و اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد، خداوند او را با آن محشور خواهد کرد.»

- کمک کردن در سخت ترین لحظات: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «دوستی و محبت ما اهل بیت علیه السلام در سه جای مهم و سرنوشت ساز برای تو سود خواهد داشت: 1. هنگام نازل شدن فرشته مرگ؛ 2. زمانی که در قبر مورد سؤال و بازخواست قرار می گیری؛ 3. زمانی که در روز قیامت در مقابل پروردگار ایستاده باشی.»⁽¹⁾

- قبولی کارهای نیک: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «هرکس ما اهل بیت علیه السلام را دوست داشته باشد، ایمان او مفید بوده و اعمالش مورد قبول قرار خواهد گرفت؛ اما اگر کسی محبت ما اهل بیت علیه السلام را در دل نداشته باشد، از ایمان خویش بی بهره بوده و کارهای نیک و اعمال دینی او مقبول نخواهد بود، گرچه روزها را روزه بگیرد و شب ها را به عبادت پردازد.»⁽²⁾

ص: 76

1- بصائرالدرجات، ص 461.

2- همان، ص 364.

عروسک های با ارزش: ورودی مترو، پنج شش تا پسر بچه ی قدونیم قد به استقبال متروسواران می روند تا بین شان بروشور و کتاب پخش کنند. پسر بچه ها از مسافران مترو می خواهند تا با خرید اسباب بازی ها در کمک به کودکان زلزله زدهی کرمانشاه سهیم شوند. گرچه مسافران اغلب عجله دارند، اما بادکنک ها و قلک های رنگی و بتر بچه های کرمانشاه نظرشان را جلب می کند. روی یکی از بنرها نوشته شده: «اسباب بازی ام را می فروشم تا بتوانم به قلب لرزیده ات اندکی آرامش هدیه کنم.» آن طرف تر نوید، یکی از نیکوکاران کوچک، پشت میز می ایستد و فریاد می زند: «اسباب بازی های مان را برای کمک به بچه های کرمانشاه می فروشیم!» میزها پر از اسباب بازی هایی است که بچه های نیکوکار آورده اند. از عروسک تا نوشت افزار، از کفش های کوچکی که نو مانده اند تا دستبندهای کشی که خودشان بافته اند. سود حاصل از فروش همه ی وسایل ، قرار است به بچه های زلزله زدهی کرمانشاه برسد. چه پربرکت است این

اسباب بازی های کوچک و در ظاهر بی ارزش، در دستان پرخیر بچه ها. دل های داغ دیده را شاد و لب های آویخته را خندان می کند.

کتاب ماندگار: کتاب مفاتیح الجنان، روی پیشخوان بیشتر خانه های ایرانی دیده می شود. نویسنده ی مفاتیح الجنان مرحوم شیخ عباس قمی، حدود صد کتاب مهم تألیف کرده؛ اما بابرکت ترین آن ها مفاتیح الجنان است. این کتاب ارزشمند در سال بارها تجدید چاپ می شود؛ مانند مفاتیح الجنان کتاب هایی با دعاهای جامع تر و بیشتر وجود دارد؛ ولی خدا به خاطر اخلاص شیخ عباس قمی، برکت ویژه ای در مفاتیح الجنان قرار داده است. شیخ عباس قمی در ثواب کسانی که دعاهای این کتاب را می خوانند و گرهی از مشکلات معنوی و مادی شان باز می شود، شریک است. او ابتدا سعی کرد خودش به مطالب مفاتیح الجنان عمل کند و بعد از آن مفاتیح الجنان را به محضر حضرت فاطمه عل هدیه کرد. مفاتیح الجنان، سال ها است مانند چشمه ای پرخیر و برکت به قلب ها صفا و نورانیت هدیه می دهد.

- برکت، نمکی است که خداوند در زندگی انسان می باشد. شاید انجام کاری در ظاهر و از نظر مقدار و ارزش کم باشد، ولی به لطف خداوند، برکتش همیشگی و اثرش دائمی خواهد بود. حساب برکت با حساب های مادی و دنیوی قابل

قیاس نیست. در دعا می خوانیم: «بارالها! زندگی را برای من مایه ببرکت و نیکوبختی قرار بده.»⁽¹⁾

- «کار پرخیر و برکت مانند یک بذر گندم است که از آن هفت خوشه روئیده می شود که در هر خوشه، یکصد دانه است و خداوند آن را برای کسی که شایستگی داشته باشد، چند برابر می کند.»⁽²⁾

- وقف، از جمله کارهایی است که آدمی از شعاع برکتش، بعد از مرگ و تاقیامت بهره می برد. وقف، انسان و اموال انسان را تاقیامت جاودانه می کند.

- در وقف، کمیت و مقدار اهمیت چندانی ندارد، بلکه نیت و اقدام مهم است. وقف چند آجر در ساخت مدرسه، وقف یک ویلچر به بیمارستان، وقف چند کتاب به کتاب خانه، وقف یک قالیچه به مسجد، وقف چند وسیله ی بازی و سرگرمی به بهزیستی، وقف آب سردکن برای حسینی، وقف محصول چند درخت برای نیازمندان، وقف مکانی برای ازدواج جوانان و... .

- وقف، راهکاری برای گردش ثروت در جامعه است.

- وقف، «من» را «ما» می کند و اموال من را در خدمت رسانی به جامعه قرار می دهد.

ص: 79

1- مفاتیح الجنان، دعای روز سه شنبه.

2- برداشتی از آیه 261 بقره.

- واقف، لحظه به لحظه پاداش می گیرد.

- وقف، سرمایه و دارایی انسان را زنده و جاوید می کند.

- وقف، نام انسان را در زمین و آسمان جاوید می کند.

- وقف، جلوی فخرفروشی را می گیرد.

- وقف، از بیماری حرصه مال دنیا جلوگیری می کند.

ص: 80

- آقا! شنیده اید که قیمت نفت رفته بالا؟

- پس دیگه ریاضت اقتصادی تمومه دیگه؟

- مگه ما مشغول ریاضت اقتصادی بودیم؟

- آره دیگه! همین چی چی بود، آهان... اقتصاد مقاومتی. چند سال بود که ما تو این وضع بودیم.

- طرح اقتصاد مقاومتی با ریاضت اقتصادی فرق داره. اقتصاد مقاومتی یک برنامه ی معقول فرهنگی - اقتصادی برای استحکام جامعه است و به قیمت نفت و غیره هم ربطی نداره. به خشک سالی و تحریم هم همین طور. در اقتصاد مقاومتی، همه ی مردم یک فعال اقتصادی هستند، حتی شما و من.

- استاد! اگر شما سرمایه دارید، ما آهی در بساط نداریم.

- من که یک معلم و بس؛ اما جدای از این فرقی نداره، اقتصاد مقاومتی برای همه برنامه داره، حتی برای تو که آهی در بساط نداری و در شانزده سالگی

نباید داشته باشی.

- آره آقا! برنامه نخور و نپوش و نخرو نگرد.

- نه این طور نیست! اقتصاد مقاومتی برنامه ی مصرف داره برای تو. با هر سطح درآمدی که داری. ببینید باید برگردیم به هدف برنامه ی اقتصاد مقاومتی. درحقیقت هدف از اقتصاد مقاومتی، استحکام پایه های استقلال اقتصادی جامعه است. وقتی یک جامعه مسیر مستقلی رو برای حیات در جهان امروز انتخاب می کنه، در برابرش مقاومت هایی صورت می پذیرد. دلیل این مقاومت ها هم وابسته سازی اقتصادی جامعه به شرکت های بین المللی است؛ یعنی چه؟ یعنی این که ما یک جامعه ی مصرف 80 میلیونی داریم و این جمعیتی نیست که سرمایه داری جهانی از آن بگذره. آنها می خواهند از سوزن خیاطی تا چوب بستنی، دوچرخه، ماشین، شامپو، لباس، لودر و حتی هویج را به ما بفروشند؛ یعنی ما از پول فروش نفتی که میراث ما برای آینده است، این اقلام را بخریم و کارخانه ای برای تولید این ها هم نداشته باشیم.

- آقا! چطور این کار رو می کنند؟

- یکی از مهم ترین فعالیت های آنها تحریمه. وقتی مواد خام مورد نیاز یک کارخانه تحریم می شه، کارخانه می خوابه. یا جذب نخبه ها! تا زمانی که شما

ص: 82

نخبه ای برای اختراع یک محصول نداشته باشید، کارخانه ای هم نخواهید داشت. به هر صورت، آن ها با از کار نداشتن کارخانه ها، به سراغ بازار نفت می روند و قیمت نفت را پایین می کشند. آن ها با یکی از شرکای شان مثل عربستان تبانی می کنند و تولید نفت بالا میره و قیمت نفت پایین میاد. وقتی قیمت نفت پایین آمد و شما کارخانه ای هم نداشتید برای رفع نیاز داخلی، در یک فرایند ساده، باج می دهی و جنس وارد می کنی و به مرور زمان ورشکسته ی اقتصادی که شدی، ساختار سیاسی مستقل شما هم فرومی ریزه و می شوی مستعمره؛ البته مستعمره ی مدرن، بدون حضور نظامی.

بنابراین، شما در برنامه اقتصاد مقاومتی:

1. با خرید کالای وطنی، اقتصاد داخلی را تقویت می کنید.
2. با کنترل مصرف در مواد اولیه، به پایداری کشور برای نسل های آینده کمک می کنید.
3. با اشتغال به فعالیت های تولیدی به جای دلالی، به افزایش میزان تولید ناخالص و خالص ملی می افزایش دهید.
4. با فرهنگ سازی و انتقال مفاهیم اقتصاد مقاومتی به سایر افراد، آن ها را از هدف این برنامه آگاه می کنید.

ص: 83

با سلام خدمت شما خواننده گرامی؛ پیش از پاسخ به سؤالات مسابقه بزرگ «آرامش بهاری» به نکات زیر توجه فرمایید:

1. منبع سؤالات طرح شده از کتاب «آرامش بهاری» می باشد و طبق مطالب کتاب تصحیح خواهد شد.
2. به برندگان مسابقه به قید قرعه جوایز ارزشمندی اعطا خواهد شد.
3. شرکت برای عموم علاقه مندان بالای 12 سال آزاد است.
4. شماره گزینه های صحیح را در قالب یک عدد 14 رقمی از چپ به راست، به سامانه پیامکی ما به شماره 30001966 ارسال فرمایید.
5. مهلت ارسال پاسخنامه حداکثر تا تاریخ 1397/03/08 می باشد و اسامی برندگان در تاریخ 397/03/10 مصادف با میلاد با سعادت امام حسن مجتبی علیه السلام در سایت مرکز فرهنگی پژوهشی به نشانی www.mfpo.ir و نیز سایت معاونت فرهنگی و اجتماعی به نشانی www.mfso.ir اعلام خواهد شد.
6. برندگان، دو هفته بعد از اعلام نتایج فرصت دارند مشخصات درخواستی را از طریق سامانه پیامکی ارسال نمایند، در غیر این صورت از لیست برندگان کنار گذاشته خواهند شد.

یک) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره حسابرسی اعمال در این دنیا می فرمایند:

1. مراقب اعمال یکدیگر باشید.

2. به حساب خود برسید قبل از آنکه دیگران به حساب شما برسند.

3. مراقب اعمال خود باشید.

دو) بنا به فرمایش امام باقر علیه السلام دیدار با خویشاوندان چه آثاری در زندگی دارد؟

1. برکت در اموال، طول عمر، دور شدن بلاها

2. نشاط در زندگی، سلامتی، طول عمر

3. برکت در اموال، سلامتی، دور شدن بلاها

سه) منتظر واقعی کیست؟

1. نسبت به دشمنان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برائت جوید، برای فرج ایشان دعا کند، همواره در حال عبادت و راز و نیاز با پروردگار باشد.

2. برای فرج ایشان دعا کند، همواره در حال عبادت و راز و نیاز با پروردگار باشد، از فعالیت های اجتماعی بپرهیزد.

3. برای فرج ایشان دعا کند، از دشمنان ایشان برائت جوید، برای امور خیر اجتماعی تلاش کند.

چهار) کدام کار خیر است که بعد از مرگ و حتی تا قیامت همراه انسان است؟

1. وقف

2. نماز و عبادت خداوند

3. کمک به یتیمان و نیازمندان

پنج) «غسیل الملائکه» لقب کدام شهید است؟

1. حضرت علی اکبر علیه السلام

2. حضرت حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

3. حنظله

شش) شبکه های اجتماعی چه آثار منفی ای را بر زندگی ما می گذارند؟

1. قضاوت های بی پایه، دوری از جمعهای فامیلی، شایعه پراکنی

2. سیاه نمایی، دوری از واقعیت های زندگی، از دست دادن امور سودمند

3. هر دو مورد

هفت) از آیه شریفه 195 سوره بقره که می فرماید: «با دستان خویش، خود را به هلاکت نیفکنید» چه برداشتی می شود؟

1) حفاظت از محیط زیست

2) حفاظت از سلامت فرزندان

3) حفاظت از امنیت اجتماعی

ص: 86

هشت) روز دوازده فروردین یعنی؛

1. یک خاطره به یاد ماندنی

2. جمهوری اسلامی نیاز به مراقبت همه ما دارد

3. دولت ها وظیفه دارند تا مراقب جمهوری اسلامی باشند.

نه) کدام صفت باعث جدایی دل ها از یکدیگر می شود؟

1. سکوت

2. کم محلی به دیگران

3. دروغگویی

ده) براساس فرمایش امام علی علیه السلام

1. برکت خانه به محله تمیز است.

2. برکت خانه به نشاط خانوادگی است.

3. برکت خانه به همسایه خوب است.

یازده) براساس آیه شریفه 12 سوره نوح، خداوند انسان را به وسیله چه کسانی یاری می کند؟

1. دوستان

2. همسران

3. فرزندان

ص: 87

دوازده) براساس گفته رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) دشمن درونی یک ملت چه چیزهایی هستند؟

1. تبلی، ناامیدی، عدم اعتماد به نفس، بدبینی

2. استکبار جهانی، منافقین، وهابیت، آمریکا

3. اقتصاد وابسته، اسراف، تجمل، بی برنامه‌گی

سیزده) بنا بر فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام، دوستی با اهل بیت علیه السلام در چه جاهایی به کمک انسان می‌رسد؟

1. هنگام کمک به نیازمندان، هنگام فقر و تنگدستی، هنگام توسل به اهل بیت علیهم السلام

2. هنگام نزول فرشته مرگ، زمانی که در قبر مورد سوال واقع می‌شویم، هنگامی که در قیامت در برابر پروردگار قرار می‌گیریم

3. هنگام عبادت پروردگار، شب‌های قدر، هنگام انجام اعمال نیک

چهارده) بر اساس فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیروی از قرآن چه آثاری در زندگی دارد؟

1. قرآن نگهبان زندگی، نجات بخش و باعث برکت و سود در زندگی است.

2. قرآن موجب رهایی از سختی‌ها، باعث برکت و سود در زندگی و نگهبان دل‌ها است.

3. قرآن نجات بخش، نگهبان زندگی و موجب رهایی از سختی‌ها است.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

